

سرمقاله

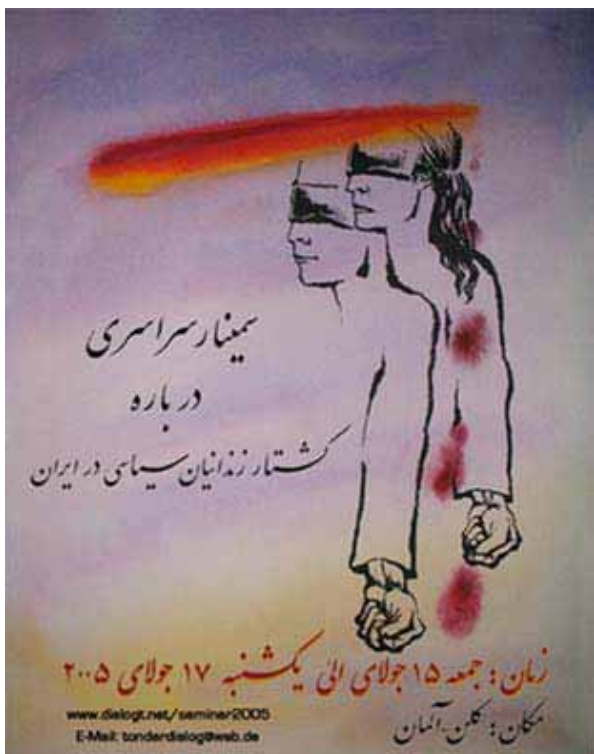
بهره برداری های شوم از مبارزه بر علیه دیکتاتوری

" قتل فجیع شوانه قادری، جوان مبارز و آگاه مهابادی توسط شکنجه گران جمهوری اسلامی در زندان مهاباد و تحویل جسد سوخته و مثله شده او به خانواده اش خشم و نفرت توده های زحمتکش در کردستان بر علیه رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی را برانگیخت. حادثی که با بر افروخته شدن خشم و نفرت شدید توده های ستمدیده در شهر مهاباد و چند شهر دیگر کردستان بوجود آمد و به تظاهرات گسترده و درگیری های متعددی بین مردم خشمگین و مزدوران رژیم جمهوری اسلامی در این منطقه منجر شد، از مهمترین رویدادهای مبارزاتی بود که در هفته های اخیر در جامعه تحت سلطه ما جریان داشت."

صفحه ۲

در این شماره می خوانید:

- ۶ درباره بمب گذاری های اخیر در لندن
- پیام چریک‌های فدایی خلق ایران به برگزارکننده گان سمینار
- ۷ سراسری درباره کشتار زندانیان سیاسی در ایران (آلمان - کلن)
- نامه سرگشاده - سمینار سراسری درباره کشتار زندانیان سیاسی در ایران ... ۷
- کنفرانس G8 ، کنسرت Live 8 ، راه پیمایی علیه فقر، بمب گذاری
- ۸ لندن و عوامفریبی های امپریالیسم
- ۱۰ ویکتور خارا، صدای رسای توده های ستمدیده
- ۱۲ تظاهرات بر علیه انتخابات قلابی جمهوری اسلامی در لندن
- ۱۲ بزرگداشت جنبش دانشجویی - مردمی ۱۸ تیر ماه ۱۳۷۸
- ۱۵ کارگرانی برای دور انداختن، ارتش ذخیره کار امروز (ترجمه)
- ۱۷ کانادا و تلاش برای حضور نظامی دائم در خاورمیانه
- ۱۸ آندره گوندرفرانک درگذشت
- ۱۹ انتشار فصل دوم کتاب "بذرهای ماندگار" در پیام فدایی (۲)



سمینار کلن

از نگاهی دیگر

صفحه ۴

بهره برداری های شوم از مبارزه بر علیه دیکتاتوری

قتل فجیع شوانه قادری، جوان مبارز و آگاه مهابادی توسط شکنجه گران جمهوری اسلامی در زندان مهاباد و تحویل جسد سوخته و مثله شده او به خانواده اش خشم و نفرت توده های زحمتکش در کردستان بر علیه رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی را برانگیخت. حوادثی که با بر افروخته شدن خشم و نفرت شدید توده های ستمدیده در شهر مهاباد و چند شهر دیگر کردستان بوجود آمد و به تظاهرات گسترده و درگیری های متعددی بین مردم خشمگین و مزدوران رژیم جمهوری اسلامی در این منطقه منجر شد، از مهمترین رویدادهای مبارزاتی بود که در هفته های اخیر در جامعه تحت سلطه ما جریان داشت.

شوانه قادری جوان مبارزی بود که همچون همه جوانان آگاه و مبارز در اقصی نقاط ایران به همراه دوستان خود به هر ترتیب که می توانست بر علیه رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی و همه مظاهر ظالمانه و نکبت بار این رژیم در جامعه مبارزه می کرد. این، آن واقعتی بود که باعث حساس شدن اطلاعاتی ها و دیگر نیروهای سرکوبگر رژیم نسبت به او گشت و در روز ۱۸ تیر به تیراندازی آنها به سوی شوانه و دوستان همراهش و زخمی و دستگیر کردن آنان منجر شد. علاوه بر این، تظاهرات و درگیری های مبارزاتی نیز که پس از قتل فجیع شوانه و تحویل جسد او به خانواده اش چه توسط توده های رنجدیده مهاباد بوجود آمده و به مدت ۸ روز ارکان رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی را در این شهر به لرزه در آورد و چه از جانب مردم رزمنده جان به لب رسیده شهرهائی نظیر اشنویه،

پیراندشت، کامیاران، سقز، بوکان، و سردشت در همبستگی مبارزاتی با مردم مهاباد و در ابراز خشم و نفرتشان از رژیم به خاطر قتل شوانه در زیر شکنجه های وحشیانه ایجاد شده و چندین روز جریان یافت، همگی دارای خصلت و مضمون کاملاً معین و مشخص بوده اند و آن چیزی نبود جز مضمون و خصلت عمومی ضد استبدادی این مبارزات که در ضدیت آنها با شکنجه و قتل و بگیر و به بند آزادیخواهان و ابراز خشم و نفرت شدیدشان از کلیت رژیم جمهوری اسلامی به مثابه یک رژیم دیکتاتور متجلی شد، رژیم دیکتاتوری که در مقابل تحقق همه خواسته های دمکراتیک توده های رنجدیده ایران ایستاده است. و به مثابه یک رژیم وابسته به امپریالیسم، دشمن هر گونه آزادی های دمکراتیک مردم تحت ستم ما می باشد.

اما نگاهی به بعضی اعلامیه ها و تفسیرها از رویدادهای خونبار اخیر و از جمله توجه به آنچه در روزنامه های خود رژیم منعکس شده و یا از طریق رادیو بی بی سی مورد تبلیغ قرار می گیرد، بیانگر گوشه ای از تلاش های نیروهای ضد مردمی برای بهره برداری از آن رویدادها می باشد.

همانطور که می دانیم مبلغین دیکتاتوری حاکم سالهاست در توجیه سیاست های جنایتکارانه و سرکوبگرانه جمهوری اسلامی، پای این یا آن جناح را به میان می کشند و به خصوص در جهت حفظ ارکان رژیم جمهوری اسلامی گاه همه جنایات و نکبت های موجود را صرفاً به جناح خامنه ای و ولایت فقیه نسبت می دهند و یا از وجود "محافل قدرت" نظیر

محفل سعید امامی در وزارت اطلاعات سخن گفته و با انداختن همه جنایات به گردن آن "محافل"، خود را منزله از آن پلیدی ها جلوه می دهند.

در مورد رویدادهای خونین اخیر در مهاباد و سردشت و غیره نیز امروز شاهد آنیم که بعضی از مبلغین مرتجع رژیم می کوشند مسئولیت فاجعه قتل زیر شکنجه شوانه قادری و فجایع دیگری که به دست مزدوران جمهوری اسلامی در آن منطقه آفریده شده را با همان سیاست جناح و جناح بازی و "محافل قدرت" ناشناخته و خودسر و غیره توجیه نموده و خشم مردم را نسبت به کلیت رژیم منفور جمهوری اسلامی فرو نشانند. در این میان از طرفی به اصطلاح نماینده مردم مهاباد در مجلس شورای اسلامی (جعفر آئین پرست) با نسبت دادن جنایات اخیر رژیم به عناصر خودسر از "ارائه گزارش هیات تحقیق و تفحص از وقایع مهاباد به وزیر کشور" خبر داده و فرماندار مهاباد نیز ضمن تأیید این امر مطرح کرده است که "قاعدتا باید نتایج تحقیق و تفحص را به ما اعلام کنند. اما زمان اعلام این نتایج هنوز مشخص نیست" و از طرف دیگر نماینده سردشت محمد کریمیان، ماموران اعزامی از استان کرمان به سردشت را مسئول تیراندازی به "یکی از اهالی سردشت" نامیده و علت درگیری هائی که با حمله نیروی سرکوبگر رژیم به تجمعات توده ای در این شهر به وقوع پیوست را پس از تیراندازی "نیروهای اعزامی از استان کرمان" به سوی یک اتومبیل و کشتن یکی از اهالی دانسته و آن را این طور توضیح می دهد: "خبر درگذشت این فرد، به احساساتی که

پس از کشته شدن شوانه سید قادری در مهاباد پدید آمده بود دامن زد و گستره ناآرامی ها را به سردشت کشاند". رادیو بی بی سی که سخنان فوق را در گفتگو با به اصطلاح نماینده سردشت در مجلس شورای اسلامی پخش کرده است، می افزاید که: "به گفته این نماینده مجلس، فرماندار سردشت و اعضای شورای تامین این شهرستان نیز از برخورد اخیر نیروی انتظامی در این شهر ناراضی هستند و آن را مشکل سازی می دانند". همانطور که ملاحظه می شود در اینجا سیاست "کی بود کی بود من نبودم" دنبال شده است و عامل فجایع فوق الذکر و کشت و کشتار و بگیر و به بندها در مهاباد و سردشت و شهرهای دیگر کردستان نه به کل رژیم بلکه به بخشی از نیروی انتظامی نسبت داده می شود.

در رابطه با سیاست فوق الذکر اتفاقاً سایت خبری "بازتاب" که وابسته به خود رژیم است نیز در حالی که سعی کرده است بین جنجال و تبلیغات گزاف بخشی از دست اندرکاران جمهوری اسلامی و اپوزیسیون قانونی رژیم در مورد گنجی و مبارزات خونین مردم زحمتکش و ستمدیده مهاباد و دیگر شهرهای کردستان که البته با هزار من سریشم نیز به هم نمی چسبند رابطه برقرار نماید، دست به اسرار آمیز جلوه دادن رویدادهای خونین در مهاباد زده و کوشیده است تا آن را به "برخی محافل قدرت" نسبت دهد. "بازتاب" با عنوان "برخی منابع" و استناد به گفته "یکی از مقامات ارشد امنیتی" (؟!!) سعی در اشاعه ایده های مورد نظر خود در میان مردم و تبلیغات در آن جهت کرده است. بدون آنکه معلوم کند

که آن "برخی منابع" و یا "یکی از مقامات ارشد امنیتی" چه موجودیتی دارند و نامشان چیست. "بازتاب" مشخصا از قول "برخی منابع" (!!!) نوشته است که آنها "این حوادث را در راستای سناریوی برنامه ریزی شده برخی محافل قدرت برای سیاه نمایی و چالش آمیز کردن شرایط کشور در راستای انتقال مدیریت نیروی انتظامی و دولت ارزیابی می کنند." و یا: "برخی چهره های با نفوذ سعی دارند با فراهم کردن زمینه های چنین اقدامی (منظور انتقال مدیریت) رئیس جمهور منتخب و مدیریت جدید نیروی انتظامی را دچار چالشی زود هنگام کنند."

همانطور که ملاحظه می شود در برخورد بازتاب اینطور جلوه داده می شود که گویا جنایتی که شکنجه گران جمهوری اسلامی در زندان مهاباد مرتکب اش شدند یک امر استثنائی بوده و از قاعده ای پیروی نشده که در زندان های سراسر کشور تحت حاکمیت این رژیم جنایتکار جریان دارد و یا حمله نیروهای انتظامی، این نیروهای سرکوبگر به تجمعات توده ای و به توده های رنج دیده ایران امر جدیدی می باشد!

آنچه مشخص است، این است که سایت های خبری نظیر "بازتاب" با تکیه بر تضادهای موجود بین جناح های حکومتی سعی دارند اولاً مسایل مربوط به این تضادها را اصلی ترین مسئله مردم ایران جلوه دهند و از طرف دیگر می کوشند تضاد منافع بین توده های ستمدیده ایران با کلیت رژیم جمهوری اسلامی را نیز در چارچوب تضادهای درونی جناح های حکومتی توضیح دهند. شکی نیست که توده های رنج کشیده ایران و اکثریت آنها یعنی کارگران و زحمتکشان همواره باید مراقب سوء استفاده های هر یک از جناح های حکومتی از مبارزات برحق

خود بوده و اجازه بهره برداری از آن مبارزات را به آنها ندهند.

آگاهی از تلاش ضد انقلابی دیگری برای بهره برداری از مبارزات مردم مبارز مهاباد و دیگر توده های مبارز در منطقه کردستان نیز از اهمیت فراوانی برخوردار است و آن برخورد به غایت مغرضانه رادیو بی بی سی و رضا پهلوی (نیم پهلوی مشهور) می باشد. برخورد اینان درست در راستای سیاست شومی قرار دارد که با توجه به کثیرالمله بودن جامعه ایران و ستم ملی مضاعفی که اکثریت خلق های ایران متحمل می شوند، در جهت ایجاد تفرقه بین ملیت ها حرکت می کند. علیرغم همه صراحت و وضوح

اسلامی را ناشی از به اصطلاح "مشکل قومیت ها" جا زده و پیش بینی می کند که تا این مسئله "به صورت ریشه ای حل نشود، اعتراض های دوره ای قومیتی در ایران پایان نخواهد یافت." زید آبادی در ادامه مطالبش به یاد مناطق عرب نشین استان خوزستان نیز افتاده است که چندی پیش بر علیه بیدادگری های رژیم جمهوری اسلامی بر خاستند و باز رادیو بی بی سی و منابع خبری مشابه سعی کردند علت همه آن مبارزات را صرفاً موضوع "قومی" جلوه دهند. در این نوشته وی با طرح این امر که "اقوام ایرانی حقوقی دارند که مجموعه ایرانی ها به لزوم رعایت آنها تاکید دارند" (تاکید از نویسنده این مقاله) متنی هم روی

"... مردم ایران از ملیت های مختلف تشکیل شده که هر یک از آنها در یک شرایط دمکراتیک حق دارند آزادانه سرنوشت خود را به دست خود تعیین نمایند و حتی اگر خواهان جدائی از دیگر ملیت های ایران باشند آن را به اجرا درآورند. برای اینکه هیچ نیروئی نتواند اراده خود را بر دیگران تحمیل نماید خلق های ایران باید در کنار یکدیگر برای تحقق یک شرایط دمکراتیک مبارزه نمایند. از این رو امروز ایجاد تفرقه در بین آنها از جانب هر نیروئی صورت گیرد جز در خدمت دشمنان آنها نخواهد بود و اتفاقاً در تقابل با تلاش های مذبحخانه چنین مرتجعینی، خلق های ایران در تلاش اند تا در صفی واحد دشمن مشترک یعنی رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی را آماج حملات خود قرار دهند."

مضمون و خصلت عمومی و ضد استبدادی مبارزات اخیر مردم مهاباد و توده های رنج دیده در دیگر شهرهای کردستان بر علیه دیکتاتوری حاکم، اینان در جهت منحرف کردن مسیر چنین مبارزه ای، می کوشند خصلت صرفاً ملی برای آن قائل شوند که البته آنها حتی از بکار بردن این کلمه نیز احتراز نموده و کلمه قوم و قومیت را در این رابطه بکار می برند.

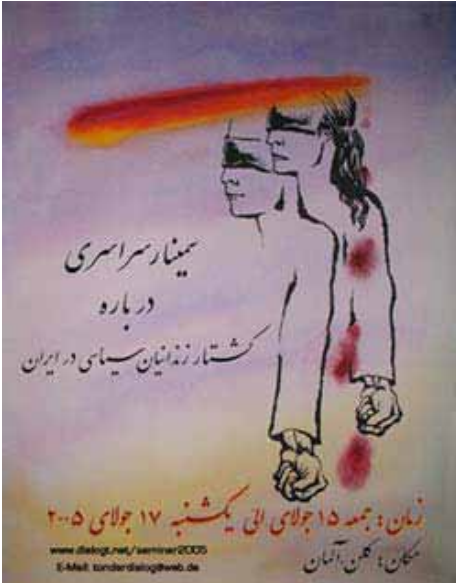
بی بی سی تحت عنوان ناآرامی در مهاباد، نگاهی به مشکل قومیت ها در ایران مطلب طول و تفسیر داری از احمد زید آبادی را پخش کرد که در آن مبارزه توده های قهرمان مهاباد بر علیه رژیم دار و شکنجه جمهوری

بی بی سی تحت عنوان ناآرامی در مهاباد، نگاهی به مشکل قومیت ها در ایران مطلب طول و تفسیر داری از احمد زید آبادی را پخش کرد که در آن مبارزه توده های قهرمان مهاباد بر علیه رژیم دار و شکنجه جمهوری

"ستم ملی" مبارزات توده های ما را از مسیر اصلی خود خارج نماید؟ در پیام رضا پهلوی به قول خود به مناسبت حوادث مهاباد نیز شاهد این موضوع می باشیم. او نیز در رابطه با مبارزات اخیر مردم مهاباد از "تبعیض قومی" سخن می گوید. او به عنوان کسی که حاضر نیست حق ملی خلق های تحت ستم ایران را به رسمیت بشناسد برای عوام فریبی مطرح می کند که "تک تک اقوام" گویا در کنار "مردم ایران"، "صاحبان بر حق ایران" اند. اما "تک تک اقوام" چه کسانی هستند و "مردم ایران" که جزو تک تک اقوام نمی باشند کیستند؟

آیا اینها که حفظ تمامیت ارضی ایران را شعار اصلی خود می دانند اکنون زمینه های تحقق سیاست شومی را تدارک نمی بینند که تفرقه و جدائی را بین خلق های ایران دامن زند؟ واقعیت این است که مردم ایران از ملیت های مختلف تشکیل شده که هر یک از آنها در یک شرایط دمکراتیک حق دارند آزادانه سرنوشت خود را به دست خود تعیین نمایند و حتی اگر خواهان جدائی از دیگر ملیت های ایران باشند آن را به اجرا درآورند. برای اینکه هیچ نیروئی نتواند اراده خود را بر دیگران تحمیل نماید خلق های ایران باید در کنار یکدیگر برای تحقق یک شرایط دمکراتیک مبارزه نمایند. از این رو امروز ایجاد تفرقه در بین آنها از جانب هر نیروئی صورت گیرد جز در خدمت دشمنان آنها نخواهد بود و اتفاقاً در تقابل با تلاش های مذبحخانه چنین مرتجعینی، خلق های ایران در تلاش اند تا در صفی واحد دشمن مشترک یعنی رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی را آماج حملات خود قرار دهند. مبارزات مردم مهاباد و دیگر شهرهای کردستان بر علیه جنایات جمهوری اسلامی درست در چنین راستائی صورت گرفته است.

سمینار کلن از نگاهی دیگر



سمینار سه روزه کلن محل تجمع فعالین سیاسی و انسانهایی بود که گرچه با دلی پر درد و رنج ولی همچنان با دلی پر شور، در تلاش و تکاپو بودند تا در حد توان خویش در حالی که جنایات رژیم جلا د جمهوری اسلامی را در افکار عمومی منعکس می کنند، با استفاده از هر راه ممکن به امر مبارزه بر علیه این رژیم ضد خلقی یاری رسانند. بطور غالب وجود و حضور فعال چنین کسانی بود که نه تنها به فضای سمینار حال و هوای مبارزاتی دیگری می بخشید، بلکه باعث می شد که راست هایی که به هر شکل می کوشیدند با طرح و تبلیغ ایده های خویش، به تخطئه تجارب مبارزاتی موجود بپردازند، ایزوله شده و به عنوان اقلیت به سایه رانده شوند.

سخنرانان یکی یکی آمدند، هر یک به شیوه خاص خویش با مخاطبان نشان سخن گفتند و تریبون را به بعدی سپردند. طبعاً کمبود وقت و فشردگی برنامه بر کیفیت کار آنان و مراسم تاثیر می گذاشت. اما به رغم این محدودیت ها در این سخنرانی ها گوشه هایی از جنایات و تجارب زندانیان سیاسی در داخل زندان و زندگی پسا زندان در دو رژیم ضد خلقی شاه و جمهوری اسلامی از زوایای مختلف به تصویر کشیده شد. در میان این ها، سخنرانی سیاگزار برلیان در مورد "زندانیان سیاسی ایران در مطبوعات جهانی" که در آن سخنان جلوه های درخشانی از مقاومت و پایداری زندانیان سیاسی چریک فدائی خلق رفقا بهروز دهقانی، مسعود احمدزاده و عباس مفتاحی و همچنین مجاهد بدیع زادگان را برشمرد، بشدت مورد استقبال حاضرین قرار گرفت.

انواع فشارها و تهمت ها و نیش زهرهای راست ها و سازشکاران را به جان خرید ولی این ثبات و افتخار را بدست آورد که نه تنها منعکس کننده درد و رنج میلیون ها استثمارشونده کارگر و رنجبر باشیم بلکه از آن مهمتر فریاد آرمانخواهی و حقیقت جویی این اکثریت عظیم را با تمام قوا پژواک کنیم. اکثریت عظیمی که در مقابله با دشمن طبقاتی و سرکوبگر خویش، که هیچ راه میانه ای برای وی نگذاشته است، مجبور به مبارزه هرچه قاطعانه تر و رادیکال تر می باشد. حضور فعال و پرشور ده ها تن از قربانیان دو رژیم دیکتاتوری شاه و شیخ در این سمینار و بویژه زندانیان سیاسی که به رغم حمل بار انواع جراحات های فیزیکی و صدمات روحی التیام ناپذیر ناشی از شکنجه و سلطه ضد خلقی این دو رژیم همچنان با استواری در صحبت ها و بیان خاطرات و یادها و تجارب خویش نشان می دادند که به آرمان های مردم خویش برای رسیدن به آزادی و عدالت اجتماعی وفادارند، یکی از نشان های آشکار چنین حقیقتی در سمینار کلن بود. سمینار نشان داد که صدای حقیقت جویی و رادیکالیسم - به معنی لمس کردن ریشه واقعیت ها - صدایی مربوط به گذشته نیست و به رغم اینکه دشمن و بدخواهان رنگارنگ می کوشند با مستمسک قرار دادن "تغییر اوضاع بین المللی"، استناد به غلبه "گفتمان اصلاحات" در میان به اصطلاح روشنفکران و ستایش و تقدیس "مبارزه مسالمت آمیز" برای رنجبران و رد هرگونه قهر و خشونت عدالت خواهانه زیر نام "رد مشی چریکی" و "تئوری توطئه"، آن را خفه کنند، همچنان پایدار و پوینده به بقای خود ادامه می دهد. و از آن مهمتر این صدا در زمینه اجتماعی گسترده خویش در جامعه از قدرت لایزال میلیون ها و میلیون ها تن از رنجبران نیرو می گیرد. این حقیقت را می شد از درجه استقبالی که از این سمینار نه تنها در محل برگزاری آن بلکه همچنین در شبکه اینترنت صورت گرفت به روشنی مشاهده کرد. بویژه آن که سمینار کلن به دلیل پوشش خبری ای که در طول چند روز از سوی رسانه هایی نظیر بی بی سی، رادیو دوئی چه وه له و رادیو فردا از آن برخوردار شد، در ایران نیز تا حدودی انعکاس یافت.

برگزاری "نخستین سمینار سراسری در باره کشتار زندانیان سیاسی" در ایران در کلن آلمان (۱۵ تا ۱۷ جولای ۲۰۰۵) را بی تردید باید یکی از موفق ترین مراسم مبارزاتی برگزار شده در سالهای اخیر در خارج کشور خواند. بیان این حقیقت بخاطر صرفاً تعداد شرکت کنندگان در سمینار و یا تعداد و تنوع سخنرانان و یا بخشهای هنری زیبای مراسم و یا حتی پوشش خبری وسیع این همایش نیست. گرچه نباید از نظر دور داشت که صدها تن از ایرانیان در طول ۳ روز در این مراسم حضور یافتند. حدود ۳۰ سخنران و برنامه پرداز با ارائه مطالب مختلف و برنامه های متفاوت در این سمینار شرکت کردند و بالاخره نیز حضور گیسو شاکری، هادی خرسندی به همراه چند هنرمند و نمایشنامه نویس و فیلم ساز دیگر به بار هنری - مبارزاتی این مراسم بسی افزوده بود. در مجموع، گرچه تمامی عوامل فوق نقش برجسته ای در اجرای موفقیت آمیز این مراسم ایفا کردند، اما عامل اساسی موفقیت این سمینار این بود که سمینار کلن به رغم تمامی کاستی ها و محدودیت های اجتناب ناپذیر و اجتناب پذیرش، در حقیقت تریبونی برای انعکاس صدا و ایده های رادیکال و انقلابی و از آن مهمتر، استقبال پرشور افکار عمومی از این صدا بود. در شرایطی که رژیم ضد خلقی جمهوری اسلامی، این دشمن قسم خورده کارگران و خلق های ما با تلاش های وسیع و سرمایه گذاری های هنگفت در خارج کشور و با برخورداری از حمایت های مستقیم و غیرمستقیم طیف وسیعی از مرتجعین و فرصت طلبان و راست های رنگارنگ در خارج کشور می کوشد تا طلسم سیاه قدردردتی و شکست ناپذیری خویش و بی فایده بودن مبارزه بر علیه بی عدالتی و برای تغییر نظم ضد خلقی جاری را در روح و ذهن مخالفین خود غالب سازد، در شرایطی که این رژیم می کوشد سیاست تبدیل معاند به مخالف و سپس تبدیل مخالف به منتقد را به پیش ببرد و در این راه ده ها و صدها نشریه و قلم و تریبون را در داخل و خارج کشور در خدمت خویش دارد، سمینار کلن به نوبه خود یکبار دیگر نشان داد که هنوز می توان ایستاد و بر خلاف این جریان شنا کرد! می توان و باید چپ و رادیکال باقی ماند. به این معنی که هنوز می شود



باخته اند افتخار می کنند!

مرگ او را ببیند و... و تمامی اینها نیش های خنجرى بودند به دل دژخیمان و دشمنان مردم که گرچه توانسته بودند جسم قربانیان خود را با شقاوت و بی رحمی به بند کشند و آن را مثله کنند، اما هیچگاه نتوانسته بودند روح آنها را تسخیر و آنها را به تسلیم بکشانند... انسان هنگام ورود و خروج از این اطاق با دو احساس کاملاً متفاوت مواجه می شد. در هنگام ورود، کنجکاوى آمیخته با احترام در تو موج می زد ولی هنگام خروج دلت از آتش خشم و کینه نسبت به دشمنان استثمارگر انسان و به دژخیمانی که صاحبان این عکس های پاک و خالق آن آثار شگفت انگیز، آن استعدادهاى بیکران، زنان و مردان آزادیخواه، کمونیست، آگاه و فداکار را از دم تیغ گذراندند، می لرزید... دیدن چهره های اشکبار و چشمان سرخ بازدید کنندگان از نمایشگاه در هنگام خروجشان نه تنها عجیب نمی نمود، بلکه خبراز احساس خشم نسبت به جنایات بیکرانی می داد که در طول سال ها بر علیه کارگران و خلق های تحت ستم ما و فرزندان پاک باخته آنان انجام شده بود و این اطاق تنها و تنها قطره ای از سند جنایات رژیم جمهوری اسلامی را در خود جای داده بود.

جنب و جوش و روحیه کنکاش گر و پرسش گر حضار در سالن، در اتاق های پرسش و پاسخ با سخنرانان نیز تداوم یافت و در این میان اتاق پرسش و پاسخ با فریبرز سنجرى و محمد سیداحمدی از ساعت ۷ بعدازظهر تا پاسی از شب به درازا کشید. در این فرصت رفیق فریبرز سنجرى با حوصله به ده ها سوال شرکت کنندگان در مورد گذشته سازمان چریکهای فدایی خلق، نظرات مختلف موجود در درون این سازمان و چگونگی زندگی، مبارزه و مقاومت انقلابیون کمونیست در سازمان چریکهای فدایی خلق و تجارب آن دوره پاسخ داد. در جریان این پرسش و پاسخ، جلوه های ارزشمند دیگری از تجارب مبارزاتی آن کمونیست های انقلابی برجسته گشته و در یک فضای صمیمانه مورد بحث شرکت کنندگان قرار گرفت.

از ویژگی های برجسته دیگر سمینار، نقش آفرینی فعال رفقای زن و نسل جوان در این سمینار بود که در بسیاری موارد نه تنها صحنه گردان چنین مراسم مبارزاتی بودند بلکه حضور آنان و به ویژه نوجوانان و جوانان، تداوم راه و یاد جانباختگان این جنایت عظیم را نوید می داد.

(ادامه در صفحه ۱۶)

در اتاقی در کنار سالن اصلی سمینار، نمایشگاهی از نام و مشخصات و آثار به جا مانده از ده ها تن از زندانیان سیاسی قهرمانی بر پا شده بود که قلب پرشورشان یا در کشتارهای دهه ۶۰ در سیاهچال ها و یا در کوچه ها و خیابان ها با شلیک گلوله های دژخیمان جمهوری اسلامی از تپش باز مانده بود. عکس هایی از شیر زنان و دلاور مردان کمونیست و مبارز و آزادی خواه؛ کسانی که خون خود را وثیقه پیشبرد مبارزات حق طلبانه کارگران و توده های تحت ستم در راه نیل به آزادی و جامعه ای عاری از ستم و استثمار و نابرابری نمودند. اتاق با این عکس ها و با واپسین نامه ها، آثار و کارهای دستی و هنری آن عزیزان تزئین شده بود. شگفت آن که تمامی این آثار شگرف و خارق العاده در طول روزها، ماه ها و سال ها و به تدریج و اکثراً خارج از چشم و دید زندانبانان و شکنجه گران دژخیم خلق شده بودند. به این اعتبار می شد به راحتی تصور کرد که صرف تلاش برای درست کردن و خلق آنها در آن روزهای سیاه شکنجه و اعدام نشان از روحیه مقاوم و ایمان خلل ناپذیر به آینده از سوی صاحبان دست های خالق این آثار می داد. دستبندی از هسته خرما، سمبل مار سیاهی که دو کیوتر سفید در شکم آن بود، یک کنده کاری طلائی با شعاری موجز اما گویا و کوبان بر آن "ما همانیم که بودیم و همان خواهد بود"، نامه مادر یا پدری که در آستانه اعدام برای کودک دلبندی که او را هرگز ندیده و از احساسات عمیق و عشق بی حد و مرز خود به کودک دلبندهش نوشته بود و آرزوی اینکه ای کاش می شد یک بار و فقط یک بار دیگر پیش از

در روز دوم سمینار بخشی از برنامه به ارائه خاطرات و آثار نوجوانانی اختصاص یافت که اکثر آن ها تولدیافتگان آن سال ها و در واقع بازماندگان نسلی بودند که در حمام خون جمهوری اسلامی در سال ۶۷ قتل عام شدند. برخی از آنان در آن سال های سیاه در زندان متولد شده بودند و یا سالهایی از عمر کودکی خویش را در سیاهچال های رژیم گذرانده بودند. برخی از آنان هر روز و هر هفته به همراه مادر و یا پدر و یا سایر فامیل ها برای دیدن عزیزانشان به پشت درب زندان ها مراجعه کرده بودند و تمامی تحقیر و آزار خود و پدر و مادرشان توسط پاسداران سرمایه را در ذهن کودکانه شان حک کرده بودند. برخی به همراه مادر و یا پدر بزرگ و مادر بزرگشان تل های خاک خاوران را با پنجه های کوچکشان کاویده بودند. برخی ... و به راستی مگر مغز صاف و ساده و قلب بی ریا و کوچک آنان چقدر گنجایش داشت که تمامی بار آن غم و درد و رنج و ضجه والدین و نزدیکانشان را در اندوه از دست دادن عزیزی در خود جای دهد. و تمامی این لحظات سخت، مملو از نگرانی ها، نابسامانی ها، اشک ها، لبخندها، کارهای دزدکی دور از چشم دژخیمان، اکنون بعد از آن جنایات عظیم هنوز در ذهن آنها باقی مانده و در انشاء ها و مقالات و نوشته ها و یا خاطراتشان انعکاس یافته بود. با این تفاوت که آنها امروز دیگر آن کودکان دیروز نبودند. اکنون آنها نوجوانان و جوانان رشیدی بودند که به رغم تمامی محدودیت های زمانی و مکانی و احساسی، بر روی صحنه آمده و از تجارب خود در قالب نوشته های بسیار درد آلود ولی زیبا برای مخاطبانی که بر روی صندلی هایشان میخکوب شده بودند، سخن می گفتند و به گونه ای تاثیرگذار بودند که هنگام شنیدن داستان های این شاهدان زنده، انسان نمی توانست دلش از شدت جنایاتی که بر سر این نسل مقاوم وارد شده به درد نیاید و بر علیه مسببان این جنایات یعنی رژیم ضدخلقى جمهوری اسلامی مملو از کینه و نفرت نگردد. در هنگام اجرای این برنامه تنها یک نگاه سریع به صورت حضار نشان می داد که شنیدن و نقل این تجارب چگونه چشم های آنان را مملو از اشک و سینه های آنان را مملو از کینه و نفرت بر علیه عاملین هر گونه ظلم و ستم و شکنجه کرده است. آنان گرچه در جایگاه قربانی بودند، اما با صدائی محکم و رسا فریاد می زدند که نمی خواهند تا کسی برای آنان دل بسوزاند و تاکید می کردند که آنها به پدرشان، به مادرشان و یا به پدر و مادرشان هر دو و آنچه که برای آن جان

در باره بمب گذاری های اخیر در لندن

وقوع دو رشته بمب گذاری در ایستگاه های قطار زیرزمینی و سرویس های اتوبوسرانی در لندن در تاریخ ۷ و ۲۱ جولای منجر به کشته شدن قریب به ۷۰ تن از مردم بیگناه و مجروح گشتن دهها تن دیگر گردید. این حملات تروریستی در حالی که نفرت تمامی نیروها و انسان های آزادیخواه و مترقی را برانگیخت، در همان حال موجب گسترش بی سابقه جوّ وحشت و ترس و ترور بر سراسر بریتانیا و بویژه شهر لندن گشت. متعاقب این اقدام ضد خلقی، مقامات دولت انگلیس به تصویب سریع لوایح اضطراری زیر نام "قوانین ضد

تروریستی" و سازمان دادن هجوم گسترده به حقوق مدنی و دموکراتیک مردم پرداختند. در نتیجه، هزاران تن از نیروهای پلیس و واحدهای مسلح "مبارزه با تروریسم" به خیابان ها سرازیر شده و محل های مسکونی، محیط های تجمع و رفت و آمد هزاران تن از آسیائی تباران و مسلمانان انگلیس در لندن و شهرهای بزرگ انگلستان مورد حمله نیروهای مسلح قرار گرفت. در جریان این حملات، نیروهای پلیس با نمایش عریان اعمال خشونت بار، بسیاری از مردم عادی را مورد آزار و اذیت قرار داده و دهها تن را دستگیر

کردند. در جریان این هجوم و پیگرد، واحدهای مسلح پلیس یک جوان شهروند برزیلی مقیم لندن را تنها به خاطر "مشکوک" بودن رفتار او از نظر پلیس، تعقیب کرده و سرانجام نیز در واگن یک قطار زیرزمینی در جنوب لندن در حالی که جوان بی حرکت به دستور آنان روی زمین دراز کشیده بود با شلیک ۷ گلوله به مغز و بدنش از فاصله نزدیک او را به قتل رساندند. وقایع اخیر نه تنها سایه شوم ترس و ارباب و بی اعتمادی را در زندگی روزمره مردم حاکم کرده بلکه نگرانی تمامی شهروندان انگلیسی را برانگیخته است. ما اقدامات تروریستی اخیر در لندن و کشتار مردم بیگناه را محکوم می کنیم و معتقدیم که طراحی و اجرای چنین

اقدامات ضد مردمی و نفرت انگیزی جز از عهده نیروهای ضد خلقی و مرتجع ساخته نیست. اقدامات تروریستی اخیر تنها در خدمت پیشبرد سیاستهای ضد مردمی محافل قدرت و دولت هائی است که از طریق برقراری فضای جنگی و کشتار و ارباب توده های بیگناه، منافع اقتصادی خود را برآورده می کنند و در تداوم این شرایط سیاه و جهنمی نقش دارند. ما همچنین تشدید هجوم به حقوق مدنی و سرکوب و اذیت و آزار زحمتکشان زیر نام "مبارزه با تروریسم" و قتل جوان برزیلی را محکوم نموده و همدردی خود را با خانواده تمامی قربانیان حملات تروریستی اخیر در لندن را اعلام می کنیم. ■

فصل دوم کتاب بذرهای ماندگار

(بقیه از صفحه ۱۹)

باید این حقیقت را عمیقاً درک نمود که سلطه ی رژیم های دیکتاتور در ایران به هیچ وجه یک امر اتفاقی و ناشی از خصوصیت فلان فرد کار به دست و یا ناشی از شکل و شمایل حکومتی و ایدئولوژی شاهنشاهی و اسلامی آنها نیست (هرچند که مسلماً همه ی اینها هم تأثیرات خاص خود را در چگونگی و شکل این دیکتاتوری داشته اند). حاکمیت دیکتاتوری در ایران، دقیقاً با سلطه ی کامل امپریالیسم بر جامعه ی ما همراه و همزاد بوده و با آن تنیده شده است. از این روست که در مقابل کارگران و زحمتکشان و دیگر توده های تحت ستم ایران، چه برای پایان دادن به دیکتاتوری و چه به خاطر رهائی از زیر شرایط استثمارگرانه و فشارهای وحشتناک اقتصادی، اجتماعی و سیاسی ی موجود، راهی جز دستیابی به قدرت از طریق انقلاب، وجود ندارد.

سازش طبقاتی یا مبارزه ی طبقاتی؟!

امروز، روشنفکران طبقات استثمارگر حاکم بر ایران، بیش از هر وقت دیگری با سلاح ایدئولوژیک خود، می کوشند ضمن آن که توده ها را از انقلاب ترسانده و از آهنگ حرکت های مبارزاتی ی انقلابی آنان بکاهند، وعده های توخالی و دروغین به مردم بدهند. اینان، گاه به هیئت اصلاح طلبان حکومتی درمی آیند؛ سپس وظیفه ی نشر افکار و نظرات شان را اصلاح طلبان غیرحکومتی به عهده می گیرند؛ روز

بعد، آنها را (در حالی که طیفی از روشنفکران متوهم خرده بورژوا را نیز به دنبال خود کشیده اند) در سمینارهای "جمهوری خواهی" می بینیم. چنین روشنفکرانی البته کاملاً به این امر واقف اند که انقلاب برای کارگران و زحمتکشان و دیگر توده های تحت ستم ایران، یک الزام و ضرورتی اجتناب ناپذیر است؛ و درست برای عوامفریبی و کاستن از شدت مبارزه ی طبقاتی در جامعه به هر تلاشی- از جمله شایعه پراکنی برعلیه انقلابیون صادق و مقابله با افکار مترقی و کمونیستی- دست می یازند. آنها به خوبی می دانند که انفجارهای مبارزاتی در میان ستمدیدگان که در زیر سیطره ی حاکمیت رژیم جمهوری اسلامی- علیرغم همه ی وحشیگری ها و جنایات خونبار این رژیم برعلیه مردم- گاه و بیگاه بروز می کند، خود بهترین گواه بر حادبودن تضادهای طبقاتی در جامعه ی ما و بر ضرورت انقلاب، می باشد. از این روست که آنها مبلغ سازش بین طبقات متخاصم بوده و در جهت کورکردن آگاهی ی طبقاتی ستمدیدگان، فعالیت می کنند. این، حقیقتی غیرقابل انکار است که از زمانی که جوامع بشری به طبقات تقسیم شدند و استثمارکنندگان و استثمارشوندگان، ستمکاران و ستمدیدگان به عنوان طبقات متخاصم در مقابل هم قرار گرفتند، مبارزه ی طبقاتی بین گروه هائی از انسان ها که دارای منافع متضاد با هم می باشند، به امری اجتناب ناپذیر درآمد، مبارزه ای که از همان زمان، سیر تاریخ و پروسه ی تکامل آن را شکل داده است. این واقعیت به ظاهر ساده، یعنی وجود طبقات در جامعه های متکی به استثمار انسان از انسان و

مبارزه ی طبقاتی بین آنان- که یکی از مهمترین کشف های بشری در قرن های گذشته است- همواره از طرف کسانی که حرکت به جلو و به سوی تغییر و تکامل را به ضرر خود دیده اند، مورد انکار و یا تحریف قرار گرفته است. اولین بار، پس از انقلاب کبیر فرانسه بود که متفکرین آن دوره، ضمن تأمل و تعمق در آن انقلاب و کوشش در بررسی دلایل وقوع و چگونگی آن، به وجود طبقات مختلف و متضاد در جامعه و مبارزه بین آنان پی بردند. این امر، در اروپای در حال پیشرفت و تکامل با روشنگران بانوبغ و مترقی اش، به عنوان یک کشف تاریخی تلقی شد که واقعاً نیز چنین بود. بعدها، مارکس و انگلس ثابت نمودند که در جوامع اولیه ی بشری، طبقات وجود نداشته اند و تنها پس از به وجود آمدن مالکیت خصوصی بر ابزار تولید، طبقات و مبارزه ی طبقاتی بین آنان پدیدار گشته اند. مارکس و انگلس همچنین با جمعبندی اساسی ترین تجارب بشری تا زمان حیات خود، به کشف تاریخی فوق الذکر، کشف بزرگ دیگری که با ماتریالیسم تاریخی توضیح داده می شود را اضافه نمودند و ثابت کردند که طبقات به همان صورت که به وجود آمده اند، با از بین رفتن مالکیت خصوصی بر ابزار تولید و با به تملک اجتماعی درآمد آن ابزار، از بین خواهند رفت؛ ولی تا آن زمان، مبارزه بین طبقات امری اجتناب ناپذیر می باشد. مبارزه ای که لکوموتیو تاریخ است و نهایتاً با پیروزی طبقه ی کارگر در این مبارزه و برقراری دیکتاتوری پرولتاریا، شرایطی به وجود خواهد آمد که پیش زمینه ای برای از بین بردن طبقات در جوامع بشری و در نتیجه برقراری جامعه ای خواهد بود که رفاه و برابری بین انسان ها تأمین و تضمین گردد.

داشتند، سمینار بسیار موفق شد و نظر خیلی ها را به خود جلب نمود. امیدوارم با درک همین نکته، قدر انسان هائی که با نظرگاه های چپ در این سمینار شرکت کردند را بدانید. چپ یعنی کسانی که می کوشند از واقعیت سخن بگویند و از حقیقت پاسداری کنند. به واقع، این سمینار موفقیت خود را مدیون همه مبارزینی است که با دل های دردمندشان در آن حضور یافته و به هر شکل و تا حدی که می توانستند از حقیقت دفاع کردند.

مسلماً به این سمینار هم از آنجا که "مرده نبود که حرکتی نداشته باشد" انتقاداتی وارد است. اما مساله من در اینجا طرح انتقاد نیست بلکه آنچه در زیر می نویسم بیان دل نگرانی می باشد. دل نگرانی از این که می دیدم افرادی سعی می کردند در پوشش "رعایت دموکراسی" و سخنان "شیرین" دیگر از تأثیر نظرگاه های درست در این سمینار بکاهند. نگرانی از آن است که با توجه به موفقیت کنونی این سمینار، مبدا در آینده، نیروهائی با نظرگاه های راست بتوانند با استفاده از حضور چنین کسانی، این تریبون را هم به یکی دیگر از بی شمار تریبون های خود تبدیل نمایند.

در ارتباط با موضوع فوق، این امر قابل ذکر است که نماینده یکی از راست ترین نظرات مطرح در رابطة با زندانیان سیاسی دوره شاه، یعنی خانم ویدا حاجبی از طرف شما برای اجرای برنامه به سمینار دعوت شده بود (که به نظر من بهتر بود تریبون خود را در اختیار فردی با نظرات- نه الزاماً کاملاً انقلابی ولی حداقل- مترقی قرار می دادید) ولی او در این سمینار شرکت نکرد. در اینجا سوالی مطرح است. شما چه وقت از این موضوع مطلع شدید؟ آیا این خانم عدم حضور خود در سمینار را آنقدر دیر به اطلاع شما رسانده بود که شما نمی توانستید این خبر را قبل از تشکیل آن به دیگران اعلام کنید؟ اگر بیشتر عدم آمدن او به سمینار اطلاع داده می شد، حداقل کسانی که به خاطر شرکت دادن ویدا حاجبی در این سمینار، از شرکت در آن اجتناب کرده بودند، به آنجا می آمدند و دیگر به طور افواهی از تحریم سمینار صحبت نمی کردند.

چرا علیرغم عدم حضور فرد یاد شده در سمینار- به هر دلیلی که بوده باشد (من دقیقاً نمی دانم که او برای عدم حضورش چه دلیلی ذکر کرده است)- باز از فرصت محدود سمینار وقتی را به او اختصاص داده و به خواندن پیام او پرداختید؟ اعتراضات زیادی در خود سمینار به این موضوع شد و من در text های پالتاک هم شاهد چنان اعتراضاتی بودم. شما به جای پاسخ به این اعتراضات روی چاپ پیام او تأکید می نمودید. خب، راه حل هم همین بود که صبر می کردید و پس از اتمام کار سمینار پیام را چاپ می کردید. اما، شما که قصد داشتید پیام او را چاپ کنید چرا دیگر از سمینار وقت گرفتید! آنهم درست به همان حدی که برای یک سخنران حاضر در سمینار بود! این همه حمایت از یک نظرگاه راست را چگونه می توان توضیح داد؟ آیا شما در همین حد هم مواظب هستید یا بودید که مبدا عملکرد غیر مجاز و نادرستی از شما سر بزند که موجب تضعیف نیروهای واقعاً چپ و مترقی حاضر در سمینار گردد! همان نیروهائی که کلاً امروز در همین خارج از کشور در محاصره اپوزیسیون و پوزیسیون های مرتجع و راست یعنی اژدها ها، ماران و عقرب های کوچک و بزرگ و سموم تبلیغاتی آنان دست و پا می زنند!

اجازه می خواهم که فقط یک انتقاد را مطرح کنم و آن اینکه از قبل برنامه ای تحت عنوان "پرسش و پاسخ" اعلام شده بود که در صورت اجرا شدن می توانست به همه حاضرین در سمینار- که خیلی از آنها هم از کشور های دیگر به آنجا آمده بودند- امکان طرح سوالاتشان و از این طریق شرکت مستقیم در بحث ها را بدهد. اما به نظر می رسد که وقت کافی برای این بخش برنامه در نظر گرفته نشده بود. در نتیجه فرصت برای پرسش و پاسخ بسیار بسیار محدود بود، تا آنجا که به تقریب می توان گفت که عملاً این بخش اجرا نشد؛ و این به نظر من به معنی ضایع شدن حقی از سخنرانانی هم بود که قرار بود پاسخگوی سوالات باشند.

نکات مثبت این سمینار آنقدر زیاد است که بازگویی یک یک آنها به طور جداگانه وقت زیادی می طلبد. فقط به یک موضوع اشاره کنم. مسلماً وقتی صحبت از کشتار زندانیان سیاسی در دهه ۶۰ است، این شامل همه مبارزینی می شود که صرف نظر از اینکه قبل از اسارت با تعلق به چه ایدئولوژی و خط سیاسی شناخته می شدند، همگی در مقابل رژیم جمهوری اسلامی ایستادند و در شرایطی که رژیم با همه قوا برای تحکیم پایه های حکومتش تلاش می نمود، تعلق خود به توده های تحت ستم ایران را با ایستادگی خود ثابت نمودند. سمینار در یک فضای مبارزاتی، با تجلیل از همه آنان- بدون در نظر گرفتن تعلقات تشکیلاتی شان قبل از دستگیری- توانست قلب نیروهای مردمی را شاد نماید.

با سپاس مجدد، برایتان در مبارزه بر علیه رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی موفقیت های هر چه بیشتری آرزو مندم.

پیام چریکهای فدائی خلق ایران به برگزارکننده گان سمینار سراسری در باره کشتار زندانیان سیاسی در ایران (کلن، آلمان)

رفقا، دوستان

اجازه دهید در ابتدا قدرانی صمیمانه خود را از شما به خاطر برگزاری این سمینار که فرصت سعیدی برای گرامیداشت یاد عزیز زندانیان سیاسی آزادیخواه ایران فراهم آورده است، ابراز داریم.

یاد عزیزانی را گرامی می داریم که در دهه ۶۰ به خصوص در سالهای نمادین ۶۰ و ۶۷ با مقاومت های حماسی خود، با تسلیم نشدن و سرخم نکردن در مقابل رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی و به طور کلی با حفظ ارزش های انسانی در خویشتن، سنت مبارزه و مقاومت در مقابل ستمگران و طبقات استعمارگر را پاس داشتند؛ که همین نوید بخش رهایی خلقهای زحمتکش و ستمدیده ایران از قید ظلم و جور دشمنانشان بوده و می باشد.

باری، این گرامیداشت در شرایطی صورت می گیرد که رژیم جمهوری اسلامی وجود مبارزین اسیر در زندان ها از میان کارگران و دیگر بخش های مردم را در زندان های خود انکار می کند. مبارزینی که نه فقط در جریان تظاهرات و خیزش های کوچک و بزرگ توده ای بلکه در جریان فعالیت های مبارزاتی مختلف بر علیه رژیم، دستگیر شده اند. به خاطر داشته باشیم و مسلماً زندانیان سیاسی باقیمانده از دهه ۶۰ خوب می دانند که چطور در آن دهه نفی هویت مبارزین اسیر به عنوان زندانیان سیاسی، سیاست رژیم در زندان ها بود. امروز جمهوری اسلامی تنها زندانیان سیاسی از میان اپوزیسیون قانونی خود را به رسمیت می شناسد و بر این مبنا کل زندانیان سیاسی ایران را ۷۰ نفر اعلام می کند. اجازه دهید با استفاده از فرصت این سمینار، تأکید کنیم که نیروهای مدافع زندانیان سیاسی انقلابی و مترقی نمی توانند و نباید نسبت به این موضوع مهم بی توجه بمانند. بکوشیم فریاد این زندانیان "غیر خودی" جمهوری اسلامی را به هر طریق که امکان پذیر است پژواک دهیم و به شعار "زندانی سیاسی آزاد باید گردد" محتوای غنی تری ببخشیم.

برای شما در مبارزه بر علیه رژیم جنایتکار و وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی موفقیت آرزو می کنیم.

چریکهای فدائی خلق ایران - ۸۴/۴/۲۷

توضیح: این نوشته قبلاً از سوی فریده پویا به برگزارکنندگان "سمینار سراسری در باره کشتار زندانیان سیاسی در ایران" ابلاغ و منتشر شده است. در اینجا جهت اطلاع خوانندگان درج می گردد.

نامه سرگشاده - سمینار سراسری در باره کشتار زندانیان سیاسی در ایران

فریده پویا

با تشکر فراوان از برگزار کننده گان سمینار سراسری در باره کشتار زندانیان سیاسی در ایران، که امکانی برای زنده کردن خاطره عزیزانی را فراهم آوردند که در مقابل رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی با آزادگی ایستادند و از آزادی توده های رنجیده ایران دفاع نمودند.

به عنوان فردی که از طریق پالتاک در جریان برنامه های سمینار قرار گرفتم اجازه می خواهم چند نکته را در این رابطه با شما برگزار کننده گان سمینار در میان بگذارم که به شرح زیرند:

این سمینار درست به دلیل این که افرادی با نظرگاه های راست کمتر در آن نمود

زندانی سیاسی آزاد باید گردد!

کنفرانس G8 . کنسرت Live 8

راه پیمایی علیه فقر، بمب گذاری لندن و عوامفریبی های امپریالیسم

روناک مدائن

قیمت را شدیداً استثمار می کنند، ساخته شده بودند و حامل مارک کمپانی های بین المللی هستند که خود در ایجاد فقر سهیمند و از فقر کارگران ارزان کشورهای توسعه نیافته سود میبرند. حامیان لایو ۸ صاحبان کمپانی های بین المللی و سرمایه داران بزرگ بودند. به عنوان مثال میلیونی به نام "تام هانتز" مبلغ یک میلیون پوند به این کنسرت کمک کرد و در عوض از فروش بازوبندهای سمبولیک در فروشگاه هایش سود فراوانی به جیب زد. یکی از برگزار کنندگان لایو ۸ نیز شخصی به نام "متیو فراود" Matthew Freud، داماد بیلونر انگلیسی (Rupert Murdoch) است. متیو فراود عضو چندین کمیته مجلس و دولت انگلیس بوده و صاحب چندین کمپانی تبلیغاتی و فیلم سازی و روزنامه و غیره است و در حقیقت نبض رسانه های دست راستی انگلیسی را در دست خود گرفته است. شوهر خواهر او ریچارد کرتیس، (که از برگزار کنندگان لایو ۸ و کنسرت سال ۱۹۸۵ نیز بود) تهیه کننده و نویسنده و کارگردان فیلم هایی مثل Love Actually, Bridget Jones Diaries, Notting Hill, Mr Bean, Four Weddings and a Funeral و فیلم "Girl in the Café" می باشد. جالب است که صحنه اصلی Girl in the Café یکی از کنفرانس های تخیلی G8 است و پیام این فیلم نیز عوامفریبی در مورد سیستم سرمایه داری و بشردوست بودن سرمایه داران و دولت ها است. لایو ۸ نیز ادامه چنین تبلیغاتی بود.

یکی دیگر از دست اندرکاران لایو ۸، کمپانی "Ten Alps" است که صاحب چندین کانال تلویزیونی بوده و برای سازمان آموزش و پرورش انگلیس برنامه های آموزشی تهیه می کند. سود خالص صاحبان این کمپانی که روابط فامیلی با اعضای دولت انگلیس هم دارند، در سال ۲۰۰۴ بیش از ۴۰۰ درصد افزایش یافت. کمپانی های "Nokia" و "Volvo" نیز با همکاری با لایو ۸ و تظاهر به بشردوستی، امکان تبلیغاتی وسیعی برای بالا بردن فروش کالاهایشان و افزایش سود به دست آوردند. پخش مستقیم لایو ۸ و راهپیمایی علیه فقر از کانال های مختلف تلویزیونی اروپا و آمریکا و تبلیغات وسیع

کشورهای فقیر را افزایش داده و بخشی از بدهی های آنها را ببخشند.

برای اینکه بهتر به اهداف لایو ۸ پی ببریم، باید ببینیم که برگزار کنندگان آن چه کسانی بودند. یکی از برگزار کنندگان لایو ۸ شخصی به نام "باب گلداف"، و همکارش فرد دیگری به نام "بونو" است که لایو ۸ را با الهام از کنسرت های "Live Aid" سال ۱۹۸۵ که در آن میلیون ها پوند برای مبارزه با قحطی در اسیوپا جمع آوری شد، طراحی کردند.

هزینه اجرای لایو ۸ حدود ۲۵ میلیون پوند بود که فقط ۱.۶ میلیون پوند آن به شاهزاده انگلیس پرداخت شد که راضی شود مهمانی اش را که قرار بود در پارک محل برگزاری کنسرت برگزار شود کنسل کند. البته این فقط او نیست که از این کنسرت ها بهره برد، علاوه بر او دولت های امپریالیستی نیز جهت پنهان کردن چهره خونخوار خود زیر ماسک پایبندی به اهداف بشردوستانه از این جریان سود جستند و جدا از اینها سرمایه داران منجمله صاحبان کمپانی های تولید و پخش CD و همچنین صاحبان کانال های تلویزیونی نیز کلی از این نمایش استفاده کردند. به عنوان مثال سود حاصل از فروش CD های گروه "پینک فلوید" در روز بعد از کنسرت آنها به ۱۰۰۰ درصد رسید. تازه باید دانست که سود ناشی از فروش سی-دی در مقایسه با سودی که از فروش حق پخش برنامه ها از رسانه ها، و فروش کالاهای تبلیغاتی گروه های موسیقی به دست می آید، بسیار ناچیز است. به همین دلیل پخش کنسرت ها از تلویزیون های اروپایی و آمریکایی و همچنین پخش تبلیغات در حین کنسرت ها به سودهای فراوانی برای کانال های تلویزیونی منجر شد.

خصلت سوداگری و تبلیغاتی این کنسرت ها در کوچکترین کالاهای سمبولیک و تبلیغاتی آن نیز نمودار بود. به عنوان مثال بازوبندهایی که به نام "فقر را به تاریخ بسپاریم"، به عنوان سمبل کنسرت ها به فروش رسیدند، در کارگاه های چین که در آنها کارگران ارزان

همزمان با نشست سران G8 در اروپا، ۱۰ کنسرت زنده (به نام لایو ۸)، ظاهراً با هدف "مبارزه با فقر" از ۲ تا ۶ جولای برگزار شد. برگزار کنندگان لایو-۸ قصد داشتند به مردم بقبولانند که با شرکت در این کنسرت ها به وظایف دمکراتیک و بشردوستانه خویش عمل کرده و در راه آزادی انسان ها از فقر قدم برمی دارند. در این رابطه نلسون ماندلا نیز به شرکت کنندگان در لایو ۸ پیام داد که: "در این قرن جدید میلیون ها انسان در فقیرترین کشورهای جهان در زندان فقر و زنجیرهای بردگی به سر میبرند. اکنون وقت آزادسازی آنها رسیده است." اگرچه در ابتدا بسیاری از مردم فریب تبلیغات را خورده و تصور کردند که در برنامه ای علیه سیاست های دولت انگلیس شرکت می کنند، اما به تدریج برایشان اثبات شد که کنسرت لایو-۸ بر خلاف ظاهر بشردوستانه اش، یک نوع عوامفریبی سیاسی و نمایشی دولتی بود.

راه پیمایی ۲۰۰۰ نفری "فقر را به تاریخ بسپاریم" نیز در ۲ جولای در شهر ادینبورگ در انگلستان برگزار شد. این راه پیمایی نیز نه علیه سیاست ها و عملکرد امپریالیست ها و سرمایه داران که باعث و بانی فقر اکثریت جمعیت جهان هستند، بلکه برای تبلیغ به نفع دولت های سرمایه داری و با حمایت آنها برگزار شد. کنسرت لایو ۸ و راه پیمایی ادینبورگ بخشی از تبلیغات دولت انگلیس و آمریکا برای فریب مردم اروپا و آمریکا بود.

راه پیمایی ادینبورگ با پیام پاپ و سخنرانی های متعدد رهبران مذهبی و هنرمندان و بورکرات های اتحادیه های کارگری و نمایندگان NGO ها شروع شد. پاپ از دولت های عضو G8، نمایندگان ثروتمندترین سرمایه داران جهان، خواست که کمک هایشان به

اند و کارگران و دیگر طبقات و اقشار زحمتکش نمی توانند این ماده حیاتی را تهیه کنند، از هر جای دیگر دنیا بیشتر است.

بیانیه G8 راه حلی برای مبارزه با آلودگی محیط زیست نیز ارائه نداد. با اینکه عمده ترین عاملین آلودگی محیط زیست کمپانی های بزرگ بین المللی هستند، هیچ نوع راه حلی برای کنترل شیوه های تولید آنها که غالباً به محیط زیست و منابع طبیعی ضررهای جبران ناپذیر وارد می کنند، ارائه داده نشد.

هدف سرمایه داری انباشت سرمایه است، و استثمار کشورهای توسعه نیافته و در فقر ننگ داشتن اکثریت جمعیت جهان نیز در جهت همین هدف قرار دارد. بنابراین تا زمانیکه سرمایه داری و سیستم طبقاتی وجود دارد فقر نیز وجود خواهد داشت. فقر، نه در راه پیمایی های دولتی و کنسرت های سودآور تبلیغاتی، بلکه با نابودی سیستم طبقاتی به دست نیروهای انقلابی، به تاریخ خواهد پیوست. دلیل وجود فقر و بردگی اکثریت جمعیت جهان را باید در خصلت سیستم سرمایه داری جستجو کرد. سرمایه داری جهانی دهشتناک ترین اشکال استثمار را جهانی کرده، از دولت ها می خواهد که دستاوردهای مبارزات دمکراتیک طبقات زحمتکش را بازپس گرفته تا به این طریق میزان سود سرمایه افزایش یابد. طبقات تحت ستم فقط با اتکا بر نیروی خویش و جنبش های اجتماعی و سیاسی متکی بر خود و با شورش بر علیه این اوضاع می توانند از این دام خلاصی یابند.

کشورها صرف نمی شود، بلکه سرانجام به جیب سرمایه داران همان کشورهای امپریالیستی باز می گردد که این به اصطلاح کمک های مالی را پرداخت کرده بودند. به عنوان مثال اخیراً در گزارشی که توسط Charity Action Aid منتشر شده است، ۹۰ درصد کمک های مالی به کشورهای فقیر به جیب کمپانی های بین المللی می رود که مشاوران صنعتی خود را به کشورهای فقیر فرستاده و حقوق های بسیار کلانی برای آنها از دولت های آن کشورها دریافت می کنند.

در بیانیه G8 ادعا شده است که تا سال ۲۰۱۰ همه گونه امکانات درمانی برای مبتلایان به بیماری ایدز مهیا خواهد شد. اما واقعیات موجود پوچ بودن این ادعا را ثابت می کنند. پزشکان و متخصصین اعلام کرده اند که مبلغ ۱۸ میلیارد دلار برای تهیه داروهای ایدز در طول ۳ سال آینده لازم است. حتی اگر این مبلغ نیز مهیا شود، بیشتر کشورهای آفریقایی از امکانات پزشکی مثل دکتر و دارو و بیمارستان و حتی آب تمیز آشامیدنی و وسائل بهداشتی اولیه و برق که لازم وجود بهداشت عمومی است بی بهره هستند. بنابراین برای مبارزه جدی با ایدز اول باید با فقر این جوامع مبارزه کرد. در حالیکه امپریالیست ها حتی از شیوه هایی که می توانند جلوی گسترش ایدز را بگیرند جلوگیری می کنند. به عنوان مثال دولت های سرمایه داری برای حمایت از کمپانی های چندملیتی داروسازی که از فروش داروهای گران قیمت ایدز سودهای نجومی می برند، شرط فرستادن کمک مالی به آفریقا را جلوگیری از ورود داروهای مشابه به این کشورها قرار داده اند و به این شیوه باعث گسترش ایدز در این کشورها شده اند.

بیانیه G8 در مورد بخشش بدهی های کشورهای فقیر نیز حيله ای بیش نبود. این بیانیه اعلام کرد که همه بدهی های کشورهای فقیر به IMF و دیگر موسسات مالی بین المللی بخشوده خواهد شد. اما واقعیت این است که حجم عمده بدهی های کشورهای فقیر به موسسات خصوصی (کمپانی های بین المللی) است نه به IMF. علاوه بر آن، حتی بخشش بدهی های کشورهای فقیر به IMF نیز مشروط بر آن است که این کشورها تمام ثروت های ملی خود را (مثل آب) خصوصی کنند و بازارهایشان را به روی سرمایه های خارجی باز کنند. همین خصوصی سازی ها و آزاد گذاشتن راه ورود سرمایه های خارجی است که موجب هر چه فقیر تر شدن کشورهای توسعه نیافته شده است. به عنوان مثال فقر در مناطق زامبیا و جنوب آفریقا، و غرب آفریقا که به دست کمپانی های نفتی امپریالیستی افتاده، و کشورهایی که آب آشامیدنی را خصوصی کرده

بی سابقه حول این رویدادهای دست ساز رژیم های سرمایه داری، در تاریخ سرمایه داری بی سابقه بوده است. دولت انگلیس از لایو ۸ برای تبلیغ سیاست های خود در قبال اتحادیه اروپا نیز کمال استفاده را کرد. هزاران پلاکارد "فقر را به تاریخ بسپاریم" با خرج روزنامه های دست راستی تهیه شد و اولین صفحات رنگی روزنامه ها به تبلیغ این رویدادهای دولتی اختصاص داده شد. راه پیمایی دولتی را به عنوان "زنجیری از انسان ها علیه فقر" تبلیغ کرده بودند و هزاران نفری که برای شرکت در این راه پیمایی در مرکز شهر صف بسته بودند به امید ایفای نقش کوچکی در پایان دادن به فقر، در لایو ۸ و راه پیمایی شرکت کردند.

دولت های امپریالیستی ادعا کرده بودند که در نشست G8 مسائلی منجمله فقر، بیماری ایدز و آلودگی محیط زیست، مورد بررسی قرار گرفته و راه حل هایی پیشنهاد خواهد شد. دولت انگلیس نیز که مدیریت کنفرانس را به عهده داشت، با عوام فریبی، مسئله آفریقا و محیط زیست را به عنوان مسائل محوری کنفرانس G8 اعلام کرد. اما بالاخره وقتی که بعد از این همه تبلیغات و تظاهر به بشردوست بودن سرمایه داران حاکم بر جهان، کنفرانس G8 به پایان رسید و بیانیه پایانی خود را منتشر کرد، هیچ برنامه ای برای کمک به کشورهای فقیر و حل مسائلی همچون آلودگی محیط زیست و بیماری ایدز در آن ارائه نشده بود. علاوه بر این، بیانیه پایانی بیانگر ادامه وجود اختلافات متعدد (منجمله در مورد اشغال عراق) و عمیق تر شدن آنها در اتحادیه اروپا بود. تنها اتحادی که میان اعضای G8 وجود داشته در مورد بمب گذاری لندن و استفاده از آن برای سرکوب هر چه بیشتر آزادی های دمکراتیک مردم بوده است.

بانک (International Settlements) (BIS) که معروف به "بانک بانکدارها" است، خطاب به G8 اخطار داده بود که افزایش عدم تعادل تجاری آمریکا منجر به سقوط بی رویه دلار، سقوط پول چین و رشد بی رویه ارزش یورو خواهد شد. اما نشست G8 و بیانیه پایانی آن به این اخطارها نیز توجهی نکرد. بنابراین حتی بر روی همه آن امیدهای کاذب و انتظاراتی که اساس تبلیغات لایو ۸ و راه پیمایی های علیه فقر را تشکیل داده بود نیز خط بطلان کشیده شد.

البته نباید فراموش کرد که در این موارد حتی اگر کمک مالی ای هم به کشورهای فقیر داده شود این کمک ها برای بهتر کردن وضعیت زندگی مردم فقیر آن

پیام فدائی و خوانندگان

امریکا

ر-م

با سلام های مبارزاتی
بدنبال دریافت نامه تان یک جلد از کتاب
بذره های ماندگار را که خواسته بودید برایتان
ارسال نمودیم. موفق باشید.

استرالیا

دوست گرامی - ر

بدنبال دریافت نامه تان یک جلد از کتاب
بذره های ماندگار را که خواسته بودید برایتان
ارسال نمودیم. در ضمن با ایمیلی که داده بودید
نیز تماس گرفتیم که امیدواریم که به دست شما
رسیده باشد. موفق باشید.



ویکتور خارا

صدای رسای توده‌های ستمدیده

نادر ثانی

قسمت آخر

شیلی بود. در این روز سالوادور آلنده، نماینده جبهه "اتحاد خلق"، توانست که با کسب اکثریت ناچیزی به مقام ریاست جمهوری این کشور دست یابد.

آلنده، که ریشه در طبقات مرفه جامعه داشته و از این رو تجربه‌ای بسیار متفاوت نسبت به خارا را با خود حمل می‌نمود، در جریان عمل نشان داده بود که غم‌خوار توده‌های تحت‌ستم است، اما هم‌زمان فردی اتویست بود که تصور می‌کرد با نشان دادن واقعیت زندگی توده‌های تحت‌ستم به تروتمندان می‌توان به آنها قبولاند که باید داوطلبانه در راه برقراری جامعه‌ای عاری از استثمار گام بردارند. او "چپ‌گرایی" بود که فکر می‌کرد می‌توان با استفاده از علایق ملی شیلیایی‌ها آنها را در راه مبارزه با امپریالیسم و مصائب آن بسیج و تجهیز نمود. برنامه حرکتی او آن بود که به ملی کردن بانکها، شرکت‌هایی که در استخراج منابع طبیعی شیلی (مانند منابع مس این کشور)، بالا بردن مالیات طبقات مرفه جامعه و افزایش بخشیدن به کمک‌های اجتماعی به توده‌های محروم جامعه پرداخته و به اینگونه در راه رسیدن به جامعه‌ای سوسیالیستی با اتکا به آرا توده‌های کشور گام بردارد. از جمله برنامه‌های حرکتی سالوادور آلنده و "اتحاد خلق" می‌توان از گسترش هر چه بیشتر آموزش رایگان، خدمات پزشکی رایگان و حمایت از تولیدات خانگی نام برد. ویکتور خارا مانند بسیاری دیگر از روشنفکران انقلابی شیلی با تمامی انتقاداتی که به آلنده داشت تصمیم گرفته بود تا تمامی توان خود را در راه حمایت از او و برنامه‌های توده‌ای او به کار برد.

یکی از کنسرت‌های بزرگی که برای حمایت از مبارزات انتخاباتی سالوادور آلنده برگزار گردید، کنسرتی بود که با شرکت بسیاری از هنرمندان خلقی آمریکای لاتین (و از جمله ویکتور خارا) در "استادیوم ملی شیلی" در سانتیاگو به اجرا درآمد و چه کسی

"اتحاد خلق Unidad Popular" به وجود آمد تا در انتخابات ریاست جمهوری شیلی شرکت کرده و آلترناتیوی برای گرفتن قدرت سیاسی از طریق استفاده از ابزار موجود در چهارچوب دموکراسی بورژوازی باشد. نماینده "اتحاد خلق" کسی به جز سالوادور آلنده نبود و ویکتور خارا، با وجود اختلافات نظری که با آلنده و بسیاری از جریان‌ها وادار او داشت از همان آغاز در صفوف مبلغان سیاست رای‌دادن به او قرار گرفت. ویکتور خارا نه تنها خود در مبارزات انتخاباتی آلنده مستقیماً شرکت کرد، که هم‌زمان ترانه بسیار زیبا و فراموش‌نشدنی "پیروز خواهیم شد Venceremos" را که ترانه سرود جناح چپ شد، برای این مبارزات انتخاباتی تهیه و تنظیم کرد.

در این زمان در ایالات متحده آمریکا ریچارد نیکسون و هنری کیسینجر در راس قدرت بودند و برای آنان که از سویی درگیر جنگ ویتنام بوده و از سویی دیگر آمریکای لاتین را به مثابه حریم نفوذی خود ارزیابی کرده و نمی‌خواستند اجازه دهند تا "کوبایی دیگر" در آنجا به وجود آید، از همان آغاز مسلم بود که باید با استفاده از تمامی امکانات موجود بر علیه به قدرت رسیدن و در بدترین وضع در قدرت ماندن آلنده فعالیت می‌کردند، به "سی‌ای‌ای CIA" و وابستگان داخلی آن امکانات مالی و روزه‌های سیاسی داده شد تا راه رسیدن سالوادور آلنده به مقام ریاست جمهوری را سد کرده و در صورت عدم پیروزی در این راه بتوانند امکان موفقیت را از او بگیرند. ویکتور خارا، مانند بسیاری دیگر از روشنفکران شیلیایی، با استفاده از تمامی امکانات خود (که در مورد خارا چیزی بیش از حضور در کنسرت‌های بسیار و صحبت در مورد وضع غیرقابل‌قبول توده‌های محروم شیلی نبود) در خدمت پیروزی مبارزات انتخاباتی جریان "اتحاد خلق" گام برداشت.

نهم سپتامبر ۱۹۷۰ روزی بسیار مهم و شاد در زندگی ویکتور خارا و توده‌های محروم و ستمدیده

بدون شک می‌توان گفت که موسیقی ویکتور خارا بخشی اساسی از جنبش بزرگ موسیقی آمریکای لاتین را، که تحت نام "ترانه نوین Nueva Cancion" شناخته می‌شود، تشکیل می‌دهد. این جنبش با بخش بزرگی از فعالیتهای انقلابی آمریکای لاتین همگام بوده و بسیاری از فعالین این جنبش حامل اندیشه‌ها و اهداف این فعالیتهای بوده و با استفاده از هنر خود در راه ترویج این افکار و آمال قدم برداشته‌اند.

این سالها نشانگر دورانی بسیار پرماجرا در تاریخ می‌باشند. شیلی که تاریخی سرشار از مبارزات توده‌ها و درگیریهای طبقاتی دارد، مدتی مدید بود که آبستن حوادثی دوران‌ساز بود. سالها بود که امپریالیسم آمریکا و سگهای زنجیری وابسته به آن با در دست داشتن اهرمهای فراوان (از جمله اهرمهای اقتصادی، حکومتی و تبلیغاتی) سایه خود را بر تمامی شیلی افکنده بودند. نیروهای ارتش، پلیس و سازمان پلیس مخفی شیلی به منزله بازوی پر قدرت امپریالیسم در این کشور تمامی توان خود را به کار برده بودند تا مبارزات توده‌ها را پیش از به شکوفایی رسیدن خفه نمایند. "حزب کمونیست" این کشور که همچون "حزب توده" در ایران جریانی سازشکار و رویزیونیست بود، به جای رهبری توده‌های جان‌برکفی که می‌خواستند با تمامی توان بر علیه امپریالیسم و وابستگان داخلی آن مبارزه کنند، بیش از هر چیز خواهان آن بود که با استفاده از شیوه‌های گوناگون به جایگاه قدرت دست یابد. در این دوران بود که دکتر "سالوادور آلنده Salvador Allende"، یکی از روشنفکران فراوانی که در حاشیه حزب کمونیست شیلی سالها بود که در حیات سیاسی شیلی وجود داشت بار دیگر به عنوان آلترناتیوی برای قدرت مطرح گردید.

بار دیگر جبهه‌ای از جریان‌های توده‌ای (شامل حزب کمونیست شیلی، حزب سوسیالیست شیلی و بسیاری از سندیکا‌های کارگری و دهقانی این کشور) تحت نام

می‌توانست پیش‌بینی کند که این استادیوم داستانهایی دیگر در خود خواهد داشت.

سالهایی که در پیش بودند سالهایی بسیار پرماجرا بودند. در نخستین سال، سالوادور آلنده به بسیاری از وعده‌های انتخاباتی خود وفا کرده و تعدادی از بانکها و شرکتهای استخراج‌کننده منابع طبیعی را ملی کرد. همزمان گامهایی برای بر پا کردن عدالت اجتماعی برداشته شد.

سال دوم سالی پرآشوب بود. ایالات متحده آمریکا عزم خود را جزم کرده بود که این "تنها نمونه پیروزی مارکسیستها در انتخاباتی دموکراتیک" را از جایگاه قدرت به پایین کشد. بسیاری از شرکتهای تولیدی به فعالیت خود در شیلی خاتمه داده و یا در کار تولید و توزیع اغتشاش به وجود آوردند. "بانک جهانی" خواستار دریافت هر چه سریعتر مطالبات خود از شیلی گردید و نمایندگان نیروهای مسلح شیلی از وجود "عدم ثبات اجتماعی" در شیلی سخن می‌گفتند. و تمامی این جریانها در دورانی بود که "حزب کمونیست شیلی" و سالوادور آلنده تا روز آخر نه تنها از ارتش شیلی که در تاریخ خود بارها نشان داده بود در خدمت نیروهای ضدخلق جامعه است، حمایت ضمنی می‌کردند، که با تشکیل هر نیروی مسلح دیگری (از جمله مسلح کردن توده‌های) مخالفت کرده و چنین افکاری را، که در این روزها از جانب نیروهای به راستی رادیکال جامعه مطرح می‌شدند، محکوم می‌کردند.

در سال سوم از سویی اقتصاد شیلی دچار بحرانی شدید شده بود و از سویی دیگر اختلافات داخلی جبهه "اتحاد خلق" را با ناتوانی بسیار مواجه ساخته بود.

در خلال تمامی این سه سال که توأم با دوران شکوفایی هر چه بیشتر هنری ویکتور خارا بود، او همانند بسیاری از هنرمندان انقلابی شیلیایی برای حمایت از خواسته‌های توده‌های محروم شیلی فعالیتی بسیار داشت. به این گوشه و آن گوشه شیلی و دیگر کشورهای آمریکای لاتین مسافرت کرده، به اجرای کنسرت پرداخته و از زندگی توده‌ها و خواسته‌های آنان سخن می‌راند.

سال ۱۹۷۲ شامل یکی از نقاط اوج زندگی فرهنگی ویکتور خارا بود. در این سال "پابلو نرودا" شاعر خلقی شیلیایی جایزه ادبیات نوبل را به خود

اختصاص داد. بسیاری از هنرمندان شیلیایی، از جمله ویکتور خارا، بر آن شدند که مراسمی برای قدردانی او ترتیب دهند و چه جایی می‌توانست مناسب‌تر از "استادیوم ملی شیلی" در سانتیاگو برای این کار باشد؟ آری این بار نیز شبی فراموش‌نشده‌ی در این استادیوم که آستان حوادثی دیگر بود، بر پا شد!

در این روزها اوضاع سیاسی و اقتصادی شیلی بسیار بحرانی بود. در اوایل سال ۱۹۷۳ کودتایی بر علیه آلنده و حکومت شیلی سازمان داده شد. اما این کودتا با موفقیت مواجه نشده و بسیاری از نیروهای شیلیایی، حتی برخی از سردمداران نیروهای مسلح سنتی شیلی (از جمله ارتش این کشور) در مقابل این کودتا موضع گرفتند. یکی از این افراد، رهبر ارتش شیلی، ژنرالی به نام "آگوستو پینوشه Augusto Pinochet" بود که با توجه به این عمل و به خاطر "نشان دادن وفاداری به توده‌های شیلی"، از طرف سالوادور آلنده اختیارات گسترده‌تری پیدا کرد.

بسیاری از نیروهای انقلابی شیلی با استفاده از تجربیات تاریخی آمریکای لاتین و وقوع کودتاهای فراوان در این ناحیه، برای دفاع از دستاوردهای مبارزات توده‌ها و آمادگی در مقابل هجوم احتمالی وابستگان سرمایه‌داری جهانی، خواهان منحل کردن ارتش شیلی و مسلح کردن توده‌ها بودند، اما سالوادور آلنده و "حزب کمونیست شیلی" (حزب "توده" آنان) هنوز دچار توهمات فراوان در مورد ارتش شیلی و رهبران آن بودند. این توهم به حدی بود که "حزب کمونیست شیلی" حتی در سحرگاه روز کودتا خواسته مسلح کردن توده‌ها را رد کرده و از وفاداری خدشه‌ناپذیر ارتش شیلی به توده‌های این کشور سخن می‌گفت!

در اوایل آگوست ۱۹۷۳، ویکتور خارا یکی از فراموش‌نشده‌ترین ترانه‌های خود "مانیفست Manifiesto" را سروده و اجرا نمود. در این ترانه از جمله آمده است:

"گیتار من

گیتار ثروتمندان

و یا چیزی از اینگونه

نیست

ترانه من نردبانی

برای چهارچوب ساختمانی است

که می‌سازیم

تا به ستارگان برسیم"

روز ۱۱ آگوست ۱۹۷۳، روزی تیره در تاریخ مبارزات توده‌های جهان گردید. در این روز ایالات متحده آمریکا (سی‌آی‌ای CIA)، شرکتهای بزرگی مانند "آی‌تی‌تی ITT" و وابستگان داخلی این جریانات، از جمله نیروهای مسلح شیلی (و در راس آنان آگوستو پینوشه!) کودتایی خونین بر علیه سالوادور آلنده و تمامی افراد وفادار به دمکراسی نوپای شیلی سازمان داده و به اجرا درآوردند. بسیاری از حامیان دمکراسی نوین شیلی، از جمله سالوادور آلنده، کشته شده و یا به ناچار دست به خودکشی زدند. بسیاری دیگر دستگیر شده و به زندانها و یا به بازداشتگاههای موقت (از جمله استادیوم ورزشی سانتیاگو) فرستاده شدند. یکی از این افراد ویکتور خارا بود که در محل کار خود در دانشگاه صنعتی سانتیاگو دستگیر شده و به همراه عده کثیر دیگری در ابتدا به زندانهای موقت و سپس پس از مدت کوتاهی به استادیوم فرستاده شد.

افرادی که در زندان با ویکتور خارا بودند بسیار از شور و شوق و خصلتهای انقلابی او گفته‌اند. از جمله گفته‌اند که با وجود اینکه خود تحت فشار و آزار و انزیت بسیار قرار داشت، با خوشرویی بسیار با زندانیان دیگر برخورد کرده و بیش از اینکه به زخمهای خود برسد، در پی مرهم بخشیدن به زخمهای دیگران بود.

به هر حال ویکتور را نیز به استادیوم ملی شیلی فرستادند و در این استادیوم بود که ویکتور خارا بزرگترین سرود زندگی خود را آفرید: او که چندی پیش به همراه دیگر هنرمندان مترقی و انقلابی آمریکای لاتین در جایگاه هنرمندان قرار داشت و با شور بسیار توده‌ها روپرو شده و مورد تشویق آنان قرار گرفته بود، این‌بار در کنار دیگر نیروهای انقلابی توده‌ها آماج حملات دشمنان خلق قرار گرفت و با "نه" قاطع خود در مقابل کودتاگران و اربابان آنان نشان داد که حتی با استفاده از بدترین شکنجه‌ها نیز نمی‌توان بهترین فرزندان خلق را به زانو درآورده و آنان را وادار کرد که به توده‌های محروم و اهداف آنان پشت کنند.

"جووان خارا Joan Jara"، همسر ویکتور، که ریشه در انگلستان داشته و شهروند این کشور بود، زمانیکه از دستگیر شدن ویکتور باخبر شد خود را به سفارت انگلستان در سانتیاگو رساند تا شاید بتواند آنها را وادار تا به او کمک برسانند. اما سفارت انگلستان بر خلاف بسیاری دیگر از سفارتخانه‌های کشورهای

تظاهرات بر علیه انتخابات قلابی جمهوری اسلامی در لندن - انگلستان

در تاریخ جمعه ۲۴ جون، گروهی از فعالین سیاسی سازمانها و جریانات مترقی در مقابل مرکز اخذ رای جمهوری اسلامی واقع در کنسولگری این رژیم در لندن تجمع کرده و تظاهراتی را بر علیه دور دوم انتخابات قلابی ریاست جمهوری برگزار نمودند. پلیس لندن برای حمایت از کنسولگری رژیم به تظاهرکنندگان اجازه استقرار در مقابل در ورودی کنسولگری را نداد و تظاهرات در حدود ۱۰۰ متر پائین تر از ساختمان کنسولگری بر گزار شد و با این وجود

نیروهای پلیس مسلحانه از محل رای گیری مراقبت می کردند. شرکت کنندگان در این تظاهرات به سر دادن شعارهایی به زبانهای فارسی و انگلیسی پرداختند و در آنها، ضمن افشای ماهیت انتخابات قلابی جمهوری اسلامی، بر ضرورت سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و تمامی دارودسته های آن تاکید کردند. برخی از شعارهای این حرکت به قرار زیر بود:

"زنده باد انقلاب، زنده باد سوسیالیسم"، "جمهوری اسلامی قاتل زحمتکشان" و... در این تظاهرات گروهی از آنارشیستهای انگلیسی نیز شرکت کرده و با نواختن موسیقی از اهداف تظاهرات کنندگان پشتیبانی و از مبارزات مردم ایران حمایت کردند. فعالین سازمان ما با انتشار فراخوانی به همراه سازمان دمکراتیک و ضد امپریالیستی ایرانیان در انگلستان در این حرکت شرکت کردند.

بزرگداشت جنبش دانشجویی - مردمی ۱۸ تیر ماه ۱۳۷۸

روز شنبه ۹ جولای از ساعت ۱۲ تا ۲ بعد از ظهر تظاهرات ایستاده ای در پنجمین سالگرد سرکوب وحشیانه جنبش دانشجویی مردمی تیر ماه ۷۸ در خیابان کنزینگتون شهر لندن برگزار شد. شرکت کنندگان در این حرکت، ضمن محکوم کردن رژیم ضد خلقی جمهوری اسلامی، خاطره و اهداف جنبش دانشجویی - مردمی تیر ماه را گرامی داشته و خواهان آزادی دستگیر شدگان این حرکت از سیاهچالهای حکومت شدند. تظاهرکنندگان با بلند کردن پلاکاردهایی که در آنها به برخی از جنایات رژیم ضد خلقی جمهوری اسلامی اشاره شده بود به سر دادن شعارهایی به زبانهای انگلیسی و فارسی پرداختند.

"مرگ بر جمهوری اسلامی"، "از مبارزات دانشجویان و کارگران در ایران دفاع کنید"، "زندانی سیاسی آزاد باید گردد"، "دانشجوی زندانی آزاد باید گردد" و... از زمره این شعارها بود. این حرکت از سوی عابران مورد استقبال و حمایت قرار گرفت. تظاهرات ایستاده فوق به همت فعالین چریکهای فدائی خلق در لندن و سازمان دمکراتیک و ضد امپریالیستی ایرانیان در انگلستان سازمان یافت و جمعی از نیروها و افراد مترقی نیز در آن شرکت کردند. این حرکت از جانب برخی نیروهای مترقی ترکیه نیز حمایت شد.

ویکتور خارا

صدای رسای توده های ستمدیده

اروپایی درهای خود را به روی تمامی افرادی که میخواستند برای گرفتن کمک و یا پناهنده شدن خود را به آنجا برسانند بسته بود.

در مورد آنچه که در خلال روزهای ۱۱ تا ۱۵ (و یا شاید ۱۶) آگوست ۱۹۷۳ بر ویکتور خارا گذشت، بسیار گفته شده است. اما باید گفت که بخش بزرگی از آنچه که در این مورد به گفتار آمده بیش از اسطورههایی که سزاوار یکی از قهرمانان پایداری هستند، نمیباشند و به راستی که تودهها در بسیاری از مواقع افسانههایی در مورد قهرمانان خود به سرايش درمی آورند تا از سویی مبارزات آنان را

استحمار و از مبارزه در مقابل این نمادهای جامعه طبقاتی و پیروزی نهایی سخن گوید.

چند روز پس از کشته شدن ویکتور جنازه او را در کنار یکی از قبرستانهای سانتیاگو یافتند. همسر او "جووان" که پس از چندین روز به اینور و آنور زدن برای یافتن همسر عزیزش، جسد ویکتور را دیده و شناسایی کرده بود، گفته است که بدن ویکتور پر از زخم بود، دستهای او خرد شده بودند و در پیکر بیجان جای زخم ۴۴ گلوله دیده می شد.

آری آنها که نمی توانستند ویکتور خارا را از زندان گیتار و خواندن برای تودهها بازدارند، او را در آستانه پایان ۴۰ سالگی، به شدت شکنجه داده و سرانجام کشته بودند. اما آنها هیچگاه نتوانستند یاد او را از خاطر تودهها برده و صدای پرشور و مهربان او را از تاریخ محو نمایند.

ارجی بیشتر داده و از سویی دیگر خاطره آنان را در دلها و یادها جاودان سازند. آنچه مسلم است آن است که ویکتور خارا در تمامی روزهایی که به ناچار در زندان و در استادیوم به سر برد، از مبارزه در مقابل کودتاگران، جیرهخواران و اربابان آنان باز نماند. او به همراه دیگران شعار می داد. او برای آنان که در کنار او بودند از مبارزه ای بی امان برای نجات دمکراسی نوین شیلی می گفت و او برای آنان می خواند و در ادامه این مبارزات بود که حکم مرگ او صادر شد. او را نیز مانند صدها تن دیگر به مرگ محکوم کرده و در مقابل جوخه مرگ قرار دادند تا به همراه شلیک گلوله های مرگبارشان صدای او را برای همیشه خاموش کنند. اما چه خیال باطلی! آنان نتوانستند که ویکتور خارا را به کام مرگ بفرستند، اما هرگز نتوانستند صدای او را خاموش کنند. صدای گرم او باقی ماند تا برای ما بی عدالتیهای موجود در جوامع امروزی، سرمایه داری، استثمار، استعمار و

در سپتامبر ۲۰۰۳، توده‌های شیلی که دیگر پس از تحمل سالها دیکتاتوری شدید "آگوستو پینوشه"، اربابان و همپالگهای او بار دیگر به دمکراسی‌ای نسبی دست یافته بودند، نام قتلگاه ویکتور خارا، "استادیوم ملی شیلی"، را به "استادیوم ویکتور خارا" تغییر دادند.

در دسامبر ۲۰۰۴ یکی از دادستانهای شیلیایی توانست ادعانامه‌ای بر علیه افسری که دستور قتل ویکتور خارا و افراد بسیار دیگری را صادر کرده بود، به یکی از دادگاههای این کشور ارائه نماید.

از ویکتور خارا سروده‌های بسیار به جای مانده است. در زیر برگردان فارسی چند سروده از این سروده‌ها به خوانندگان "پیام فدایی" تقدیم می‌شود:

دعای کارگر روستایی

برپاخیز و به کوه نگاه کن!

از آنجاست که

باد، خورشید و آب

سرچشمه می‌گیرند،

تو که رودها را مسیر می‌بخشی،

تو که کوچ روح خود را کشت کرده‌ای.

بر پا خیز و دستان خود را ببین

برای آنکه بتوانی رشد کنی،

آنان را با دستان برادرانت متحد کن!

در کنار هم، متحد در خون خود به جلو خواهیم رفت!

زمان آن رسیده که فردا فرا رسد!

ما را از چنگال آنان که ما را با فقر عجین کرده

تحت فشار قرار می‌دهند، رهایی بخش!

به ما قلمرو خود بر پا بر آزادی و برابری را

ارزانی دار!

همانند گل باد در شکافهای کوهستان بوز!

با آتش،

لوله تفنگ من را پاک کن!

بر پا خیز و دستان خود را ببین

برای آنکه بتوانی رشد کنی،

آنان را با دستان برادرانت متحد کن!

در کنار هم، متحد در خون خود به جلو خواهیم رفت!

اکنون

و زمانی که هنگام مرگ ما

فرارسد!

آمین، آمین، آمین!

"ترانه، چه ناکاملی!"

ما پنج‌هزار تنیم،

که در این گوشه کوچک شهر گرد هم آمده‌ایم.

ما پنج‌هزار تنیم!

چه تعدادی از ما در این گوشه و آن گوشه کشور وجود دارد؟

چنین جمع کثیری از انسانیت،

با گرسنگی، سرما، ترس و درد.

شش تن را از دست داده‌ایم،

به ستاره‌های آسمان پیوسته‌اند.

یکی کشته شد، دیگری را آنگونه زدند

که هیچگاه تصور نمی‌کردم بتوان فردی را آنگونه زد

چهار تن دیگر تنها می‌خواستند نقطه پایانی بر وحشت خود بگذارند.

یکی به دره مرگ پرید،

دیگری سرش را به دیوار کوبید

اما همگی نگاهی مستقیم بر چشمان مرگ داشتند.

ما ده‌هزار دستیم

دستانی که دیگر نمی‌توانند کار کنند.

چه تعدادی از ما در این گوشه و آن گوشه کشور وجود دارد؟

خونی که از رفیق رئیس‌جمهور ما ریخته است

قدرتی بیشتر از بمب و مسلسل دارد

به همراه آن قدرت مشث جمعی ما

روزی بار دیگر برافراشته خواهد شد.

ترانه، چه ناکاملی!

زمانی که بیش از همیشه نیاز دارم بخوانم، نمی‌توانم

نمی‌توانم، چرا که هنوز زنده‌ام،

نمی‌توانم، چرا که در حال مرگم.

استادیوم شیلی

این شعر آخرین سروده ویکتور خارا می‌باشد. او این شعر را روز پیش از کشته شدن خود در استادیوم ملی شیلی سرود. این شعر ناتمام بوده و بدون آهنگ می‌باشد.

ما پنج‌هزار تن‌ایم،

در اینجا، در این گوشه شهر

هستیم.

ما پنج هزار تن‌ایم.

چه تعداد افرادی چون ما

در شهرها و در سراسر کشور وجود دارند؟

ما ده‌هزار دست‌ایم،

که می‌کارند،

که چرخهای کارخانه‌ها را به حرکت درمی‌آورند،

این اندازه انسانیت،

گرسنه، لرزان،

با غم، با درد، با فشاری اخلاقی، با ترس

شش تن از ما برای همیشه

به ستارگان پیوستند

یکی مُرد،

یکی آنچنان مورد ضرب و جرح قرار گرفت

که من هیچگاه تصور نمی‌کردم

بتوان یک انسان را اینگونه زد.

چهارتای دیگر

می‌خواستند با پریدن به فضایی تهی،

و یا کوبیدن سر خود به دیوار،

از ترس خود رها شوند.

اما همه، تمامی آنان که نگاهشان

با دیدن مرگ

خیره شده،

به دنبال آنند

که از ترس خود رها شوند.

چه وحشتی از دیدن

چهره فاشیسم،

که نقشه‌های خود را

با دقت بسیار به اجرا درمی‌آورد،

بدون آنکه اهمیتی به چیزی بدهد،

به وجود می‌آید.

خون برای آنان

مدال است

و کشتار برایشان

عملی قهرمانانه.

خدای من،

آیا این دنیایی است

که تو خلق کردی؟

آیا برای این بود
که هفت روز کار کرده و زحمت کشیدی؟

در میان این چهار دیوار
تنها یک چیز است که ناراحتی نمی‌آفریند.
آرام، آرام مرگ را آرزو می‌کردم
اما ناگهان وجدانم
من را به خود می‌آورد
و موجی عظیم بدون تپش قلب
اما با ضربان ماشینها می‌بینم
و ارتش چهره خود را
با لذتی که از آن برمی‌آید
نشان می‌دهد.

و مکزیک و کوبا و تمامی گیتی
که این تجاوز را فریاد می‌کنند.
ما ده هزار دست تولیدکننده‌ایم.
ما، در میهن من
چند تن‌ایم؟

خون رفیق رئیس‌جمهور
سنگین‌تر از بمب و گلوله
به زمین می‌ریزد
بار دیگر مشت‌های گره‌کرده ما خواهند کوبید!
آه، ترانه،
چه بد می‌شوی!
زمانیکه باید بخوانم
وحشت‌زده می‌شوم.
وحشت، همانند آنکه در زندگی می‌بینم،

وحشت، همانند آنکه در مرگ آنرا تجربه می‌کنم.

هدف این ترانه

دیدن من در میان
لحظاتی از سکوتی بی‌کران
و فریاد است.

آنچه می‌بینم،
هرگز ندیده‌ام،
آنچه حس کرده و حس می‌کنم،
لحظه را
به شکوفایی درمی‌آورد.

مانیفست

نمی‌خوانم،
تنها برای اینکه بخوانم،
و یا اینکه صدای خوبی دارم
می‌خوانم برای اینکه
گیتار

احساس دارد و درست فکر می‌کند
قلب خود را در زمین دارد
و بالهایی همانند کبوتر
چون آب تیرک‌شده است
و شادی و غم را تبرک می‌بخشد
ترانه من،
آنگونه که ویولتا می‌گفت،
به اینجا رسید،

زن کارگری
با عطر بهار

گیتار من
گیتار ثروتمندان
و یا چیزی از اینگونه نیست
ترانه من نردبانی
برای چهارچوب ساختمانی است
که می‌سازیم
تا به ستارگان برسیم

ترانه
زمانی که در رگها،
در وجود آن کس که در هنگام مرگ
ترانه را ترنم می‌کند،
جریان داشته باشد
مفهوم خود را داراست.

حقایق واقعی
و نه بزرگ‌داشتهای دغلانه
و یا تشویق‌های بیگانه
که ترانه قناری
در اعماق زمین
جایی که همه چیز به آنجا خواهند رسید
و هر چیز از آنجا سرچشمه دارد
ترانه‌ای که شجاعانه باشد
همواره ترانه‌ای تازه خواهد بود.

نگاهی به چند خبر

☑ گروه شانگهای که کشورهای روسیه، چین و جمهوری‌های سابق شوروی در آسیای میانه را در بر می‌گیرد در جریان نشست اخیر خود، با صدور بیانیه‌ای از نیروهای ائتلافی (امریکا و ...) خواسته است که ضرب الاجلی برای پایان دادن به استفاده موقت از پایگاه‌ها و حریم هوایی کشورهای مجاور تعیین کند. به گزارش بی بی سی اگر این قطعنامه به واقعیت تبدیل شود نشانگر جهتگیری تازه‌ای در منطقه خواهد بود. لازم به یاد آوری است که نزدیک به ۱۸

هزار نفر از نیروهای ائتلاف در حال حاضر در افغانستان مستقرند.

☑ در جریان سفر وزیر دفاع عراق به ایران اعلام شد که دو کشور در زمینه مسائل آموزشی، تسلیحاتی و نیز مدرن‌سازی ارتش عراق به توافقاتی رسیده‌اند. وزیر دفاع عراق سعدون الدلیمی گفت: برادران ایرانی قول داده‌اند که یک میلیارد دلار برای بازسازی عراق کمک کنند.

☑ به گزارش ایسنا، ذوالقدر، جانشین فرمانده کل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، در همایش فرماندهان بسیج اداری و کارگری سراسر کشور

گفت: در شرایط پیچیده سیاسی که قدرت‌های خارجی و جریان‌های فزونی‌خواه در داخل از مدت‌ها قبل مترصد بوده و برنامه‌ریزی کرده بودند که نتیجه انتخابات را به نفع خود تغییر دهند و از شکل‌گیری یک دولت کارآمد اصولگرا جلوگیری نمایند، باید پیچیده عمل می‌شد و نیروهای اصولگرا بحمدالله با طراحی درست و چندلایه توانستند در یک رقابت واقعی و تنگاتنگ، حمایت اکثریت مردم را به خدمتگزاران بیشتر و موثرتر به آنها جلب نمایند.

کارگرانی برای دور انداختن: ارتش ذخیره کار امروز

نوشته "فرد مگ داف" و "هاری مگ داف" از ماهنامه "مانتلی ریویو" آوریل ۲۰۰۴

Fred Magdoff and Harry Magdoff

ترجمه: غلام

قسمت آخر

پیامدها

تنها چاره ای که بشود اشتغال کامل ایجاد گردد- البته اگر هرگز بوجود آید- این است که سالانه به اندازه کافی مشاغل جدید متناسب با رشد تولید و هم چنین نرخ رشد جمعیت ایجاد شود. با توجه به نرخ رشد کنونی جمعیت، باید ۱۴۰ هزار شغل در ماه یعنی در حدود ۱/۷ میلیون کار در سال ایجاد شود تا متناسب با رشد جمعیتی که به سن کار می رسد شغل ایجاد شده باشد (تخمین زده شده از جدول B-۳۵، گزارش اقتصادی ریاست جمهوری ۲۰۰۴).

به هرحال عملکرد نرمال سیستم طوری است که هرگز فرصت های شغلی مورد نیاز برای اشتغال کامل ایجاد نمی گردد. در واقع سیاست های دولتی و هم چنین تصمیمات فردی سرمایه داران و نمایندگانشان طوری است که همواره ارتش ذخیره منطبق بر نیازهای اقتصادی نظام و در جهت کسب حداکثر انباشت سرمایه وجود داشته باشد. وجود اردوئی از کارگران بیکار از اجزای بسیار مهم برای انباشت سرمایه و یکی از ارکان مرکزی تداوم شرایط سخت برای کارگران در جوامع سرمایه داری می باشند. هنگامیکه به مقدار کافی کار برای همه وجود ندارد، رقابت برای اشتغال می تواند به شکلی آنتاگونیستی علیه اقلیتی از جمعیت متبلور شود. و به سیاستهای نژاد پرستانه و خارجی ستیزانه دامن بزند. وجود مداوم ارتش ذخیره به مثابه اهرم فشاری جهت کاهش دستمزدها، در جهت افزایش عدم امنیت کاری عمل می کند و موجب چنان شرایطی می شود که کارگر از ترس از

دست دادن کارش به مبارزه برنخیزد. به این ترتیب همیشه یک جمعیت اضافه وجود دارد که نه تنها می تواند جایگزین رهبران رادیکال گردد بلکه اگر لازم گردد برای شکستن یک اعتصاب می تواند جایگزین کل یک نیروی کار شود. در چنین محیطی متشکل کردن کارگران در اتحادیه ها بسیار سخت می باشد. کارگران در خیلی از شرکتها و کارخانه ها خوب می دانند که اگر خیلی قاطع عمل کنند و خواهان افزایش دستمزدها گردند و نخواهند از خواستشان کوتاه آیند پاسخ صاحبان سرمایه این است که تولید را به مکزیک و یا چین منتقل می کنند. به همین اعتبار در دهه های اخیر علاوه بر یک دولت ضد کارگری و رسانه های گوش به فرمان ضد کارگری، وحشت و ترس از دست دادن کار یک اثر خفه کننده و منفی بر رادیکالیزم کارگری داشته است. در دو دهه اخیر عضویت در اتحادیه ها به طرز چشمگیری کاهش پیدا کرده چنان که اکنون اتحادیه ها تنها ۱۳ درصد از کارگران مزدی را نمایندگی می کنند. موجودیت ارتش ذخیره، وجود سیستم خدمات اجتماعی برای سرمایه داری را ضروری کرده است، زیرا که در نظام سرمایه داری برای کارگران تنها و تنها یک راه برای بقاء وجود دارد- فروش نیروی کار- حفظ موجودیت ارتش ذخیره به مثابه یکی از ارکان سرمایه داری نیاز به مکانیزمهایی جهت بقاء بیکاران و کارگران شاغل اما کم درآمد و فقیر برای زنده ماندن و حاضر و آماده بودن برای کار در زمانی که سرمایه بخواهد را سبب شده است.

از نقطه نظر سرمایه داران، دولت باید تأمین کننده حداقلی از مزایای

بیکاری و یک سیستم خدمات اجتماعی از طریق استفاده از کم ترین مقدار ممکن از درآمد مالیاتی و ثروت انحصارات آنها باشد. البته به نفع دولت است که هزینه برنامه های خدمات اجتماعی را از کانالهایی از جمله کمک های خیریه و هم چنین از جیب خالی خود کارگران تأمین نمایند. مبارزات مردمی ممکن است موفقیت هایی کسب کند مانند پیروزی در کسب "خدمات اجتماعی جامعه انسانی" که در اثر مبارزات مردمی دهه ۱۹۶۰ بدست آمد، اما، هر زمان که شرایط برای تعرض به آنها و از بین بردنشان مهیا باشد سرمایه لحظه ای در کاهش و یا نابودی آن دستاوردها درنگ و کوتاهی نمی کند (مانند آنچه در دهه های گذشته رخ داده است).

انسانهایی که لایه های تحتانی ارتش ذخیره را تشکیل می دهند طبیعتاً و بدون این که گناهی مرتکب شده باشند یا تقصیری متوجه آنها باشد برای ادامه زندگی حق دارند که از حمایتهایی مانند بیمه بیکاری، خدمات اجتماعی دولتی، کمک های غذایی ارائه شده توسط کانالهای خصوصی و ... برخوردار باشند. حتی آنهایی که بطور نیمه وقت کار می کنند و یا کارگرانی که تمام وقت کار می کنند ولی کم درآمد و فقیر هستند به حمایت های مالی برای پرداخت اجاره خانه، پرداخت بهای آب، برق و تلفن، غذا و هم چنین به حمایتهایی برای داشتن مهد کودک نیازمندند. نرخ حداقل دستمزد در شرایطی که اکنون هفت میلیون کارگر درآمدها در سطح حداقل دستمزد می باشد و هم چنین در شرایطی که دستمزد میلیونها کارگر شاغل دیگر تحت تأثیر آن می باشد هیچ

تناسبی با نرخ تورم ندارد. باید گفت که حداقل دستمزد با در نظر گرفتن نرخ ثابت دلار از اواخر دهه ۱۹۸۰ تاکنون، معادل ۱/۵ دلار کمتر از میانگین دستمزد اواخر دهه ۱۹۷۰ می باشد. حداقل دستمزد فدرال حتی کفاف نیازهای ابتدائی این کارگران را نمی دهد. کسی که پنج دلار و پنجاه پنس، دستمزدش در ساعت می باشد در ازای ۵۲ هفته و چهل ساعت کار در هفته، درآمد سالانه اش ده هزار و هفتصد و دوازده دلار می باشد. این مبلغ سه چهارم درآمد لازم برای یک خانواده سه نفره برای زندگی کردن در دایره خط فقر یعنی پرتگاه بی خانمان شدن و در خیابانها و زیر پلها "زندگی" کردن است. این مبلغ سه چهارم، چهارده هزار و سیصد دلار خط فقر رسمی است. توضیح بخشی از چرائی حمایت بسیار ناچیز و بخور و نمیر از آنهایی که توسط سرمایه داری به ارتش ذخیره کار پیوسته و می پیوندند را باید در باور عمومی قویاً متأثر از ایدئولوژی طبقه حاکم که در میان مردم ایالات متحده ریشه دوانده نیز جستجو کرد. طبق این باور مشکلات و دردهای محرومین و فقرا به قابلیتها و خصوصیات و ناکامیهای شخصی این افراد وابسته می باشد (گفته می شود که آنها تنبل اند، آینده نگری جهت تحصیلات خوب را نداشتند و یا اینکه هنوز خیلی جوان بوده اند که بچه دار گردیدند و...) این منطق غلط که یکی از اجزاء اساسی (عوارض اساسی) م سیستم اقتصادی تولید و دائماً باز تولید شده توسط مناسبات سرمایه داری می باشد- یعنی اینکه افراد خودشان مقصرند و نه نظام سرمایه داری- متأسفانه باور خود محرومین و فرودست ترین لایه های

مردم آمریکا نیز می باشد و مدام به وسیله خود آنها باز تولید می گردد. اگر هم فطره ای حقیقت در این سنت مرگبار وجود داشته باشد باز هم باید تاکید کرد که بسیار غیر انسانی است هر آینه در جامعه ای مسکن و غذا و بهداشت برای فرزندان چنین والدین "ناقص" یا افراد "ورشکسته ای" و یا خود آنها تأمین نشود.

نژادپرستی نیز بعضاً نقش ایفا می کند با این برداشت و اخلاق غلط مسلط بر افکار سفید پوستان که اینطور می پندارند که خدمات اجتماعی تنها برای اقلیت ها و رنگین پوستان است. زیرا که بخش بزرگی از نیازهای آینده سرمایه به نیروی کار مدام می تواند از طریق لایه های ناآگاه ارتش ذخیره کار تأمین گردد. به همین اعتبار به هیچ گونه سیستم آموزشی که همه در جهت کسب دانش در آن موفق باشند نیازی نیست. تعرض دولت جورج دبلیو بوش به سیستم آموزشی دولتی عمومی (زیر نام هیچ کودکی نباید عقب بماند) چیزی جز تخریب هرچه بیشتر سیستم آموزش عمومی، تحت لفافه حمایت از مدارس نمی باشد.

آینده ارتش ذخیره کار

ارتش ذخیره کار در ایالات متحده و اروپا نسبت به ارتش های ذخیره کار در کشورهای جهان سوم (تحت سلطه امپریالیسم. م) جایی که بخش اعظم ارتش ذخیره بین المللی اکنون مستقر است در موقعیتی ممتاز قرار دارد. این موقعیت، ماحصل تاریخی نبردهای سخت و مداوم کارگران کشورهای مرکز در چندین دهه گذشته است. نتیجه آن نبردها شرایط بهتر کار، افزایش پایدار دستمزدها (و وجود یک حداقل دستمزد هر چند ناچیز)، تثبیت موانع قانونی علیه اخراج های دل بخواهی، اوقات فراغت بیشتر با دستمزد، خدمات اجتماعی بهتر، کمک هزینه های دولتی برای ناهار

فرزندان مدرسه ای خانواده های کم درآمد، حقوق بازنشستگی برای کهنسالان و مزایای بهداشت و درمان برای کارگران بوده است. بعضی از این دستاوردها در جریان رشد اقتصادی سریع بدست آمد، دورانی که ارزش های اضافی بالائی برای سرمایه داران تأمین می شد و آنها با پرداخت دستمزدهای بالا فشاری را احساس نمی کردند. مضافاً آنکه در دوران جنگ سرد، جو جهانی علیرغم اینکه به نفع کارگران نبود اما برای کسب حقوق و نیازهای کارگران مساعدتر بود. سرمایه حمایت کارگران در ستیزش علیه اتحاد جماهیر شوروی و در جنگهای در کره و ویتنام را می طلبید. تعرض کنونی و جاری سرمایه جهت تقویت خویش و محدود کردن حقوق کارگران در مرکز و در پیرامونیهها، تهدید بزرگی علیه نیروی کار است. فقدان اتحادیه های پر قدرت و رادیکال و هم چنین از دست رفتن مشاغل در اثر فاز اخیر درجاردن امپریالیسم، موجب بوجود آمدن یک نیروی کار مطیع و فاقد قاطعیت و وحشت زده گردیده و چنان وضعیتی سبب از بین رفتن فزاینده حقوق کار و مزایای کارگران گردیده است.

طبقه کارگر در اروپا، جایی که دستاوردهای تاریخی بیشتر بود هم اکنون به نظر نمی آید که قادر باشد در مقابل تغییرات منفی در شرایط کار و پیشبرد برنامه های سرمایه داری مقاومت کند. طبقه کارگر در پیرامونیهها (تحت سلطه امپریالیسم. م) نیز عموماً در مقایسه با نیروهائی که در مقابلش صف آرائی کرده ضعیف تر بوده و بجز یک طغیان قهر آمیز آشکار، انتخاب چندانی برای مقابله در پیش ندارد.

وضعیت و مسیر جاری که در فوق تشریح شد به احتمال زیاد به فشارهای فزاینده ای علیه کارگران منجر خواهد شد. هرچند که نرخ های بیکاری بسته به وضعیت اقتصادی متنوع خواهد بود اما ارتش ذخیره کار جهت تنظیم عرضه و تقاضا برای کار، مادام که نظام سرمایه داری پا برجاست ادامه خواهد داشت.

امروز در بستر قانون عام انباشت سرمایه دارانه، سرمایه یک عرصه جهانی را برای فعالیت خود ایجاد کرده به همین اعتبار شاهد یک ارتش ذخیره عظیم کار در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم هستیم که بطور روزمره در اثر مهاجرت روستائیان و سکن گزیدن در حلیی آبادها و در "خانه های" مقوائی در حاشیه شهرهای بزرگ جهان سوم در حال رشد است. هم زمان هیچ جزیره ثباتی در کشورهای سرمایه داری پیشرفته وجود ندارد و آریستوکراسی (اشرافیت) کارگری ای نیز در این کشورها موجود نیست که در پرتو این استثمار جهانی شاهد بهبود شرایط زندگی باشد.

مشکلات عام کارگران در سراسر جهان در این دوره تنها و تنها یک معنی دارد و آنهم این است که بخش های هرچه بزرگتری از جمعیت جهان با چشم اندازهی بدتر به ارتش ذخیره جهانی کار خواهد پیوست. آنچه سرمایه داری انجام میدهد و کوشش خواهد کرد هرچه بیشتر انجام دهد بسیار آشکار است، سرمایه هر آنچه را که جهت سود دهی بیشتر سرمایه گذاری، ممکن باشد، انجام خواهد داد. این معنائی جز تشدید فشار رو به پائین بر دستمزدها، شرایط کار، و مزایای کارگران نخواهد داشت. در ربع قرن گذشته، جنگ طبقاتی در ایالات متحده یک جانبه بوده است. در این مدت سرمایه را در حال تعرض و تهاجم و پیروزی در نبرد پس از نبرد دیده ایم. هر چند که امنیت دائمی برای آنهایی که به ارتش ذخیره کار وارد شده (یا در دروازه آن قرار دارند) مبتنی بر یک تغییر اساسی در جامعه (انقلاب. م) می باشد، ولی کارگران در مبارزه بی رحمانه و قاطع خود علیه سرمایه قادر به کسب دستاوردهای بزرگ خواهند بود. برنامه سرمایه برای آینده مثل آفتاب روشن است. **سؤال واقعی این است؛ پاسخ طبقه کارگر در برابر این تعرض چه خواهد بود؟**

سمینار کلن از نگاهی دیگر

(بقیه از صفحه ۵)

حضور هنرمندانی که در این برنامه که جلوه ای از هنر متعهد را در قالب ترانه سرودهای انقلابی و خلقی با صدای گرم خود به نمایش گذارند به شور و گرمی سمینار افزود. ترانه و سرودها، ترانه های امید بودند به جای "هر که به گل دست بزنه، شاپره نیش اش میزنه"، "می گذرد در شب" و "سراومد زمستون" و "هوا دلپذیر شد" بر لب های حضار موج می زد. بطور کلی جو غالب حاکم بر سمینار که از یاد و راه و آرمان های مبارزاتی و والای جانبختگان قتل عام سال ۶۷ مایه می گرفت و بر ضرورت تداوم مقاومت و مبارزه بر علیه ستم و سیاهی تاکید می کرد، یادآور استعاره زیبای "بذرهای ماندگار" بود. (اشاره به کتاب "بذرهای ماندگار"، نوشته رفیق اشرف دهقانی)

می توان راجع به اشکالات و کمبودهای سمینار کلن نیز صفحات زیادی نوشت. ولی باید به یاد داشت که بالاخره تمام اینها بدون زحمات بی شائبه و طاقت فرسای برگزارکنندگان این مراسم یعنی رفقای "گفتگوهای زندان" امکان پذیر نمی گشت. باید بر کار آنان ارج نهاد و با کمک به آنان دومین سمینار از این نوع را در آینده هر چه گسترده تر و بهتر برگزار کرد.

سمینار کلن پلی بود برای آنکه گوشه ای از تجارب مربوط به مقاومت و مبارزات افتخارآمیز آزادی خواهان و کمونیست های فدایی را با واقعیات سیاسی امروز در سرزمین ما پیوند بزند. این موجزترین توصیفی ست که می توان در مورد سمینار کلن ارائه داد.

سریع عملیات نظامی در هر گوشه جهان، سنت پر افتخار "حافظ صلح بودن" خود را ادامه دهد. "دولت لیبرال" پال مارتین" نیز در پاسخ به این خواسته طبقه سرمایه دار حاکم بر کانادا مبلغ ۱۲٫۸ بیلیون دلار را به بودجه نظامی سال ۲۰۰۵، برای تقویت "نیروی نظامی مخصوص بحران های بین الملل" اضافه کرد.

کانادا و تلاش برای حضور نظامی دائم در خاورمیانه

آمریکا و در نتیجه کسب سهم بیشتری از غنائم می باشد.

اخیراً دولت کانادا برای دائمی کردن حضور نظامی خود در منطقه خاور میانه، مشغول مذاکره با امارات متحده عربی برای کسب کنترل دائمی پایگاه نظامی (کمپ میراژ) در جنوب دومی می باشد. در اواخر سال ۲۰۰۱ که نیروهای مسلح کانادا (CAF) در حمله نظامی به افغانستان به کمک دولت آمریکا شتافتند، بخشی از پایگاه هوایی "منهاد" (که کانادا نام آن را به کمپ میراژ تغییر داد) در کنترل نیروهای کانادایی قرار گرفت. کمپ میراژ که فاصله اش تا کابل ۴ ساعت (پرواز) می باشد، محل اصلی تدارکاتی نیروی دریایی کانادا می باشد. لازم به یاد آوری است که نیروی دریایی کانادا در عملیات جنگی غرب با عراق به دنبال اشغال کویت از سوی دولت صدام (۹۱ - ۱۹۹۰) نقش مهمی داشت و از همان زمان این نیرو در خلیج فارس باقی مانده است. در طول سالهای ۱۹۹۰ تا ۲۰۰۱ چندین عملیات نظامی مهم دیگر نیز در منطقه انجام شد که نقش کانادا و پایگاه میراژ در حمایت از نیروهای آمریکا در این سری عملیات بسیار مهم بود.

دولت کانادا در توجیه تلاشش برای حضور نظامی دائم در منطقه اعلام کرده است که برای ادامه نقش بشردوستانه خود در افغانستان و حفظ صلح در آن کشور، به پایگاه هوایی ثابتی در منطقه نیاز دارد.

از زمانی که سازمان ملل تشکیل یک نیروی ۵۰۰۰ نفری به فرماندهی ناتو (نیروی امنیت و دفاع بین الملل ISAF) را برای دفاع از دولت حامد کرزای تصویب کرد، کانادا عمده ترین نیروی تشکیل دهنده آن بوده است. اما بر خلاف ادعای دولت کانادا، استقرار دائم نیروی نظامی اش در منطقه خاورمیانه، نه برای حفظ صلح در افغانستان و اجرای دستورات "صلح طلبانه" سازمان ملل، بلکه برای شرکت وسیعتر کانادا در جنگ های امپریالیستی و افزایش حمایت نظامی کانادا از

حمله ناتو به یوگسلاوی در سال ۱۹۹۹ و اشغال افغانستان و عراق، آغازگر دوره جدیدی از حیات امپریالیسم و رشد اختلافات و رقابت های امپریالیست ها شد. بعد از سقوط شوروی، دست آمریکا برای گسترش سیاست های جنگ افروزانه امپریالیستی اش بازتر شد. امپریالیسم آمریکا برای مقابله با بحران های اقتصادی - سیاسی و اجتماعی داخلی اش و کنترل منابع مهم جهانی و حفظ برتری ژئوپولیتیکی خود در سطح جهان، برتری فوق العاده نظامی خویش را مورد استفاده قرار داد. طبقه حاکمه کانادا نیز در صدد بوده است که از این بازی "تقسیم جهان" عقب نمانده و سهم خودش را افزایش دهد. دولت کانادا و نیروهای راست حامی آن تبلیغ می کنند که دولت کانادا باید برای پیش بردن سیاست های بین المللی خویش (سیاست صلح طلبانه اش!) نقش مهمتری را در حوادث سیاسی بین المللی به عهده بگیرد. آنها در تبلیغات خویش استرالیا را مثال می زنند که با اینکه تقریباً از نظر جمعیت و مساحت با کانادا برابر است، توانسته است با همکاری وسیعتر با آمریکا و شرکت فعال در اشغال عراق (و سابقاً نیز در ویتنام) و زنه ای بزرگتر از کانادا بردارد. از این رو است که بخصوص از سال ۲۰۰۱ طبقه حاکمه کانادا و نیروهای راست حامی آن مرتباً برای تقویت CAF و همکاری بیشتر با آمریکا تلاش کرده اند. این واقعیت را می توان در نظرات انجمن صاحبان صنایع و مدیران کانادا (CCCE) مشاهده کرد. این انجمن که با نفوذترین گروه حامی دولت در کانادا می باشد و در اتخاذ و تصویب سیاست ها و قوانین دولت کانادا نقش مهمی را دارد، در مورد حضور دائم کانادا در خاورمیانه گفته است که: "کانادا باید با تقویت نظامی خود و بالا بردن توانایی اش در انجام

کمک های مالی

امریکا

۱۰۰ دلار	رفیق شهید علی اکبر صفائی
۱۰۰ دلار	رفیق شهید غفور حسن پور امیل
۱۰۰ دلار	رفیق شهید احمد فرهودی
۱۰۰ دلار	رفیق شهید محمد هادی فاضلی
۱۰۰ دلار	رفیق شهید جلیل انفرادی
۱۰۰ دلار	رفیق شهید هادی بنده خدا لنگرودی
۱۰۰ دلار	رفیق شهید اسماعیل معینی عراقی
۱۰۰ دلار	رفیق شهید ناصر سیف دلیل صفائی
۱۰۰ دلار	رفیق شهید عباس دانش بهزادی
۱۰۰ دلار	رفیق شهید هوشنگ نیری
۱۰۰ دلار	رفیق شهید محمد مهدی اسحاقی
۱۰۰ دلار	رفیق شهید محمد علی محدث قند چی
۱۰۰ دلار	رفیق شهید شجاع الدین مشیدی
۱۰۰ دلار	رفیق شهید اسکندر رحیمی
۱۰۰ دلار	رفیق شهید محمد رحیم سمعی

ایالت ویرجینیا

زنان کمونیست ۶۵۰ دلار

ایالت کالیفرنیا

جنگ انقلابی ۵۰ دلار
کمونیسم ۱۰۰ دلار

سوئد

۲۰۰ کرون	رفیق شهید علی اکبر جعفری
۲۰۰ کرون	رفیق شهید بهروز دهقانی
۲۰۰ کرون	رفیق شهید فریدون شافعی
۲۰۰ کرون	رفیق شهید مناف فلکی
۲۰۰ کرون	رفیق شهید جعفر اردبیل چی
۲۰۰ کرون	رفیق شهید اصغر عرب هریسی

کانادا

نشریه پیام فدایی ۱۰۰ دلار

آندره گوندر فرانک درگذشت



"آندره گوندر فرانک" یکی از بزرگترین دانشمندان علوم اجتماعی پیشرو اواخر قرن بیستم و یکی از قدیمی ترین و نزدیکترین همکاران مانتلی ریویو در ۲۳ آوریل ۲۰۰۵ درگذشت.

او در ۲۴ فوریه ۱۹۲۹ در برلین بدنیا آمد. خانواده وی در سال ۱۹۴۰ به آمریکا کوچ کرد و وی در آنجا در رشته اقتصاد به تحصیل پرداخت. وی بعدها یکی از واضعین و شارحین تئوری وابستگی شد. یکی از اولین مقالات او در این زمینه با عنوان "توسعه ی توسعه نیافتگی" در سال ۱۹۶۶ در مانتلی ریویو به چاپ رسید. کتاب مهم و بسیار تأثیر گذار او در این زمینه "سرمایه داری و توسعه نیافتگی در امریکای لاتین" در ۱۹۶۷ انتشار یافت. در این آثار که از لحاظ فکری به "اقتصاد سیاسی رشد" پل باران (۱۹۵۷) بسیار نزدیک بوده اما ریشه در مطالعه دقیق شرایط امریکای لاتین داشت. او به این بحث می پردازد که دیدگاه رفرمیستی تقریباً تمامی تئوریهای توسعه از اساس اشتباه است. در مقاله بسیار اساسی سال ۱۹۶۶ اش نوشت: "توسعه نیافتگی، ربطی به باقی ماندن و حضور داشتن نهادهای کهنه و کمبود سرمایه در مناطقی که از بقیه جریان تاریخ جهان جدا افتاده اند، ندارد. بلکه برعکس، توسعه نیافتگی دقیقاً توسط خود فرآیند تاریخی ای که توسعه اقتصادی را بوجود آورده است ایجاد شده و همچنان ایجاد می شود: یعنی توسعه خود سرمایه داری".

از این منظر، آنچه که همراه با توسعه دولت ها در مرکز اقتصاد جهان سرمایه داری باز تولید می شود توسعه نیافتگی، و در شرایط عادی سلطه دائمی این دولت ها در کشورهای پیرامونی است.

تحلیل فرانک، همراه با تمامی آثاری که از جهان سوم منشأ می گرفت، آنچه را که بعدها تئوری وابستگی نام گرفت بوجود آورد و به ضرورت انقلاب اجتماعی در کشورهای که توسعه نیافتگی را تجربه می کردند، اشاره داشت. مقاله اش با عنوان "توسعه ی توسعه نیافتگی" که در مانتلی ریویو به چاپ رسید از طرف دولت آمریکا، تهدیدی علیه امنیت امپراطوری امریکائی اش در کشورهای

امریکائی شناخته شد و نامه ای از طرف دادستان کل امریکا دریافت کرد که در آن به وی هشدار داده شده بود که چنان چه از کشور خارج شود، از ورود وی جلوگیری خواهد شد. این تصمیم سرانجام در سال ۱۹۷۹ با دخالت سناتور ادوارد کندی لغو شد و منجر به اجازه کار یافتن در دانشگاه بوستون همراه با ارنست مندل مؤلف "تئوری اقتصادی مارکسیستی" گردید. یکی از مهمترین کارهای وی که در سال ۱۹۷۸ منتشر شد "انباشت سرمایه جهانی، ۱۹۷۸-۱۴۹۲" است. در اینجا ما مطلبی را که سمیر امین، یار دیرین و همیشه همراه فرانک در سوگ او نوشته است، برای شما نقل می کنیم.

آندره گوندر فرانک و همسرش مارتا فونتنس را در سال ۱۹۶۷ ملاقات کردم. گفتگوی طولانی مان، قانعمان کرد که از نظر فکری در یک خط هستیم. "تئوری مدرنیزاسیون" (که بعدها به تئوری سلطه تبدیل شد) "توسعه نیافتگی" جهان سوم را به شکل بندی با تأخیر و ناقص نهادهای سرمایه داری اش منتسب می کرد.

مارکسیسم ارتدوکس که توسط احزاب کمونیست نمایندگی می شد، روایت خاص خود را از این دیدگاه ارائه می داد و کشورهای امریکای لاتین را "نیمه فئودال" می دانست. اما فرانک تز جدید و کاملاً متفاوتی را مطرح کرد: امریکای لاتین از همان آغاز به عنوان کشورهای پیرامونی، در چهارچوب توسعه سرمایه داری مراکز جدیداً سربرآورده کشورهای اروپایی آنسوی آتلانتیک، بنیاد نهاده شد. من به سهم خود وظیفه ام را تجزیه و تحلیل چگونگی ادغام کشورهای آسیایی و افریقایی در سیستم سرمایه داری، در پرتو نیازهای "انباشت سرمایه در سطح جهانی" قرار دادم. فرآیندی که منطق درونی اش مستلزم ایجاد دو قطب فقر و ثروت بود.

چند سال بعد در سال ۱۹۷۲ در مکزیکو در کنگره clasco (شورای علوم اجتماعی امریکای لاتین) همدیگر را ملاقات کردیم. در این کنفرانس بود که فرانک (همراه با F. H. Cardoso, Aribal Qvijano, Rvi Mario Marini و دیگران) اولین فرمولبندی "تئوری وابستگی" را پیشنهاد کرد.

دلیل دعوت آنها از من در این کنفرانس آن بود که من نتیجه گیریهای مشابهی را که کشورهای افریقایی و آسیایی بر اساس فرآیند تاریخی کاملاً متفاوتی در سیستم جهانی سرمایه داری ادغام شده بودند به آنها دست یافته بودم، ارائه دهم.

کاملاً طبیعی بود که ما همگی با مکتب "سیستم جهانی" که در دهه ۷۰ توسط "امانوئل والرشتاین" معرفی شده بود، توافق کامل داشته باشیم. این گونه بود که ما "عناصر اربعه" (مرکب از جوانی آریگی، فرانک، والرشتاین و من) خود را بنیاد نهادیم. این دسته چهار نفره مشترکاً دو کتاب منتشر کردند: "بحران - چه بحرانی؟" (۱۹۸۲) و "آشفته گی بزرگ" (۱۹۹۱) که هر دو توسط انتشارات ماسپرو منتشر شدند. اگر چه استقرار ساختار اقتصادی جهانی نتولیرال تازه شروع شده بود و استراتژی جهانی

سرمایه داری در آغاز راه بود، اما ما پیشتر از آن، اهمیت استراتژیک را به "جنبش های اجتماعی جدید" که دهسال بعد در سال ۲۰۰۱ در "یورتو الگره" در "فوروم اجتماعی جهانی" گرد هم آمدند می دادیم. این نزدیکی دیدگاه های اساسی (علیرغم اختلافات آشکار که برای هر دومان بسیار محرک بود) به رفاقت بسیار نزدیکی منجر شد. ایزابل (همسر من، فرانک را چون برادری دوست داشتیم و از زمان خرابتر شدن حالش در طول دوازده سال گذشته که از طرف او با شهامت فوق العاده ای علیه بیماری سرطان همراه بود، بسیار رنج کشیدیم. آنچه که من در فرانک بیش از هر چیزی دوست داشتم، خلوص بی پایان و روحیه فداکارانه اش بود. تمامی انگیزه فرانک در یک چیز خلاصه می شد: آرزوی خدمت به طبقات کارگر و فرو دست اجتماع، قربانیان استثمار و ستم. او در سراسر عمر خود بدون هیچ قید و شرط و بسیار خود انگیخته، جانب آنان را نگه می داشت. خصوصیتی که لزوماً و همیشه در بین بهترین روشنفکران نیز کمتر یافت می شود. ■

ترجمه از مانتلی ریویو - شماره ژوئن ۲۰۰۵

پیام - ۱۹ ژوئن ۲۰۰۵

فصل دوم کتاب

بذرهای ماندگار

قسمت دوم

انقلاب، وسیله‌ی دستیابی به
اقتدار توده‌ای

در راستای اشاعه‌ی اندیشه‌های کهنه‌ی "اصلاح طلبی"^(۱) در جامعه، یکی از موضوعات مورد تأکید "اصلاح طلبان" و همه‌ی نیروهای راست، تقبیح انقلاب می‌باشد. موضوع از این قرار است که حاملین تفکرات راست که در حقیقت "مدافع حفظ وضع موجود" می‌باشند، به نیروهای چپی که رهائی توده‌های تحت ستم ایران از قید شرایط ظالمانه‌ی موجود را در گرو تغییر ساختار اقتصادی - اجتماعی ایران دانسته و از این رو بر ضرورت انقلاب تأکید می‌ورزند، حمله کرده و مطرح می‌کنند که گویا بدون بکارگیری قهر انقلابی و به طور کلی انقلاب، یعنی به واقع، با حفظ سیستم سرمایه‌داری موجود، مردم ایران می‌توانند به رفاه و آسایش و آزادی و دموکراسی دست یابند. مثلاً در کتاب "داد بیداد"، با کلمات کلیشه‌ای که در سراسر کتاب مدام تکرار شده، ادعا می‌شود که گویا چریکهای فدائی خلق و یا دیگر انقلابیون دهه‌ی ۵۰ تصور می‌کردند که از طریق "ایثار و شهادت"، "ایثار و جانفشانی"، "رسالتی اراده‌گرایانه توأم با ایثار" و با "انقلاب"، "جامعه‌ای نوین و عادل" به وجود خواهد آمد و گویا امروز هم معلوم شده است که خواهان استقرار جامعه‌ای عادلانه بودن از طریق انقلاب، از ریشه و بن، فکری بیهوده و عبث و اساساً غلط و نادرست بوده است و به طور واضح مطرح می‌شود که "اصلاً چرا انقلاب لازم است؟" به عنوان یک نکته‌ی مهم، باید دانست که این سؤال که جواب "انقلاب لازم نیست" را در خود دارد، در حقیقت، سخن بخشی از آحاد جامعه ماست. بخشی که هم، "حق" (!!) دارد که در ضرورت انقلاب تردید ننماید و هم، خود را محق می‌داند که به هر شکلی که می‌تواند در مقابل آن بایستد! اما، این بخش از آحاد جامعه ما چه کسانی هستند؟! جواب روشن است. اینها کسانی هستند که به هر دلیلی هم که مخالف رژیم جمهوری اسلامی بوده و تضادهائی با آن داشته باشند، منافعشان در گرو

حفظ سیستم اقتصادی - اجتماعی موجود است و از قبل سیستم‌گنبدیده‌ی سرمایه‌داری وابسته‌ی حاکم بر ایران است که اموراتشان می‌گذرد و زندگی‌های پُر ناز و نعمتشان اداره می‌شود (فعلاً با بعضی از نمایندگان فکری خرده بورژوازی که در شرایط کنونی با پیروی از ایده‌های بورژواها سخنان مشابهی مطرح می‌کنند، کاری نداریم). انقلاب توده‌ها برای نابودی سیستم موجود دقیقاً منافع این دسته را به خطر می‌اندازد. بنابراین، درست تر آنست که سؤال شود که "انقلاب برای چه کسانی لازم است!؟" به این پرسش اگر قرار باشد به زبان عامیانه پاسخ داده شود، باید گفت که این فقیرفقرها و مردم مصیبت‌دیده و محروم هستند که به انقلاب نیاز دارند، و اگر بخواهیم "ما به ازای" عینی این مفهوم را در واقعیت عینی جامعه‌ی ایران نشان دهیم باید از اکثریت جمعیت ایران؛ یعنی از کارگران، دهقانان، زحمتکشان شهر و روستا و اقشار وسیعی از خرده بورژواها(قشرهای متوسط جامعه) یاد کنیم. بلی، انقلاب به درد این بخش از آحاد جامعه‌ی ما می‌خورد و اینها هستند که بالقوه خواهان انقلاب اند! چرا که امکان قدرت‌گیری آنها به عنوان طبقات زحمتکش و رنج‌دیده، تنها در چنین مسیری امکانپذیر می‌باشد. در مسیر یک انقلاب پیروزمند. با تأکید هم باید خاطر نشان ساخت که کشش این مصیبت‌دیده‌ها و ستمکشان به انقلاب جهت سرنگونی رژیم حاکم و نابودی سیستم اقتصادی - اجتماعی موجود، به خاطر گرایش به قهر و خشونت در میان آنان، نیست. در همه جا و در اعصار متفاوت تاریخی، تجارب بشری حاکی از آنست که توده‌ها جهت فائق آمدن بر دشمنان خود و ایجاد شرایط نوینی به نفع اکثریت جامعه، راهی جز توسل به انقلاب پیش روی خود ندارند. برعکس، نه فقط تجربه هرگز نشان نداده است که از راه‌های "مخملی" امکان تأمین خواست‌ها و نیازهای اساسی توده‌ها وجود دارد، بلکه این تجربه همیشه وجود داشته است که راه‌های "مخملی" را سیاستمداران و نمایندگان طبقات مرتجع، دغلكاران‌ه جهت فریب توده‌ها و بازداشتن آنها از پی‌گیری مبارزات انقلابی‌شان، در مسیر آنها می‌گسترانند. بنابراین، روشنفکران متعلق به طبقه‌ی کارگر و یا متعلق به بخش‌های مختلف ستم‌دیدگان جامعه، تنها باید این اجبار، یعنی ضرورت انقلاب توده‌ها، را دریافته و برای تضمین پیروزی آن، به وظایف انقلابی خود عمل نمایند. وظیفه‌ای که در اساس کوشش جهت ارتقاء آگاهی توده‌ها و بیرون کشیدن آنها از زیر خروارها سموم افکار بورژوازی و

توهامات خرده بورژوازی و در بسیج و سازماندهی آنان و در رهبری مبارزاتشان، خلاصه می‌شود. انقلاب، همیشه کار توده‌ها بوده است؛ کار توده‌های رنج‌دیده و تحت ستم، کار توده‌های عظیمی از ستم‌دیدگان که بر علیه ستمگران برخاسته‌اند. این را تمامی انقلاباتی که در طول تاریخ در عرصه جهان روی داده است، گواهی می‌دهند. هر انقلابی به معنای یک تحول ناگهانی و شدید در زندگی‌ی توده‌های عظیم مردم است" (نقل از لنین - درس‌های انقلاب - ۱۹۱۷). و این تحول در دوره‌ای صورت می‌گیرد که مبارزه‌ی طبقاتی فیمابین طبقات ستمکش و ستمگر به اوج خود می‌رسد. به سخن دیگر، همان مبارزه‌ای که به دلیل تضاد منافع بین طبقات مختلف همواره در جامعه جاری است، در دوره‌ی انقلاب به حادثترین شکل بروز می‌کند. در این برهه، طبقات برای تعیین تکلیف با یکدیگر و هر یک برای غلبه و تسلط بر دیگری و برقراری نظم دلخواه خویش در جامعه، به صحنه آمده و برای کسب قدرت سیاسی - که اساساً برای برقراری نظم دلخواه هر طبقه در دست می‌زنند. هرچند شکل و روند انقلاب در هر جامعه‌ای به فاکتورها و عوامل مختلفی وابسته است، ولی با توجه به توضیح کلی فوق، جای تردید نیست که قهر و خشونت، ذاتی هر انقلابی است و از این روست که انقلاب همواره خونین و سرخ است. طبیعی است که هیچ کس خواهان قهر و خشونت و خونریزی نیست. حتی طبقات استثمارگر به خاطر طینت شرورشان نیست که همواره به آن توسل می‌جویند. طبقات ستمکش نیز هرگز به میل خود دست به یک مبارزه‌ی خونین نمی‌زنند. اما، باید تأکید نمود که این، رشد اجتناب‌ناپذیر تضادهای طبقاتی و روند مبارزه در جهت تکامل تاریخ است که خواهی نخواهی انقلاب را در دستور روز قرار می‌دهد. بنابراین، مردم هشیار و انقلابی موظف‌اند که چنین واقعیتی را درک و با آن به شکل درست و علمی برخورد نمایند. از طرف دیگر، توجه به حاکمیت دیکتاتوری - که ذاتی سیستم سرمایه‌داری وابسته در جامعه‌ی ایران است - نیز نشان می‌دهد که حتی اگر توده‌ها موفق به تحمیل خواستی از بی‌شمار خواست‌های برحق خود به رژیم گردند، و حتی اگر رسمیت آن در مواد قانونی هم ثبت شود، باز نمی‌تواند از تعرض این دیکتاتوری در امان بماند؛ این را نیز تجربه‌ی دیکتاتوری‌های امپریالیستی حاکم بر ایران - از دوران حکومت‌های پهلوی (پدر و پسر) گرفته تا جمهوری اسلامی با سردمداران مختلفش که بر سر کار بوده‌اند - ثابت کرده‌اند.



رفیق شهید محمدحسین خادمی



رفیق شهید عباس جمشیدی رودباری

تسلیت

با کمال تأسف مطلع شدیم که مادر رفیق شهید محمدحسین خادمی در ۱۴ تیر ماه در سن ۸۳ سالگی و پدر رفیق شهید عباس جمشیدی در ۱۷ تیر ماه سال جاری در سن ۹۴ سالگی حیات را به درود گفته اند. "پیام فدائی" درگذشت این عزیزان که سالهای طولانی درد و رنج از دست دادن فرزندان چریک فدائی قهرمانشان در قلب های بزرگ و گرما بخششان جای داشت را به بازماندگانشان تسلیت می گوید.

رفیق احمدزاده در اثر خود، ضمن شرح اوضاع سیاسی ی ایران بعد از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، در مورد "شعارهای از کار افتاده ای چون استقرار حکومت قانونی" که شکست خود را یکبار دیگر در سال ۱۳۴۲ در رابطه با مبارزات مصلحانه ی جبهه ملی نشان داد، صحبت کرده است. جای تأسف است که علیرغم همه ی تجارب گذشته- که سترونی چنان شعارها و اندیشه هائی را نشان می دهد- خیلی از فعالین سیاسی، هر زمان که بازی سیاسی جدیدی در همان چهارچوب راه می افتد، به دنبال آن کشیده می شوند. چنین نیروهائی بودند که فریفته ی شعار "حکومت قانون" و دیگر شعارهای "از کار افتاده" و فریبکارانه ی خاتمی، شدند.

قدرتمداران حاکم قرار دارند، امروز در جامعه ایران به طرق مختلف و تحت عناوین مختلف- چه از طرف روشنفکران مدافع منافع طبقات ستمگر و چه از جانب نیروهای سازشکار و مماشات طلب- دنبال می شود. هرچه توده های زحمتکش، با مبارزات خود، گرایش بیشتری به سوی انقلاب نشان می دهند، چنان تلاش هائی نیز با شدت و گستردگی بیشتری بروز می نماید. در اینجا به نمونه هائی از چنان برخوردهائی اشاره می کنم.

توضیحات:

(۱) اصلاح طلبی در ایران در تاریخ معاصر جامعه ی ما، حقیقتاً اندیشه ای است که نه که ناکارآمد بودن خود را بارها به اثبات رسانده است.

فصل دوم کتاب بذره های ماندگار

(بقیه از صفحه ۶)

این همان جامعه ای است که مارکس و انگلس در مانیفست حزب کمونیست در توضیح آن می گویند که در آن "تکامل آزادانه ی هر فرد، شرط تکامل آزادانه ی همگان است."

انکار مبارزه ی طبقاتی و کوشش در ایجاد سازش بین طبقات متخاصم، همیشه یکی از تلاش های روشنفکران طبقات دارا بوده است. چنین کوششی و تبلیغ ایده هائی که در خدمت کُند کردن لبه ی مبارزات طبقات استثمارشونده و تحت ستم برعلیه

شماره تلفن

برای تماس با چریکهای فدایی خلق ایران

0044 - 7946494034

برای تماس با چریکهای فدایی خلق ایران

با نشانی زیر مکاتبه کنید:

BM Box 5051
London
WC1N 3XX
England

آدرس پست الکترونیک

e-mail address: ipfg@hotmail.com

از صفحه اشرف دهقانی در اینترنت

دیدن کنید:

<http://www.ashrafdehghani.com>

"پیام فدایی" بر روی شبکه اینترنت

از صفحه چریکهای فدایی خلق ایران در اینترنت دیدن کنید.

آدرس ما در اینترنت: <http://www.fadaee.org/>

کمکهای مالی خود را به شماره حساب زیر واریز کرده و رسید آن را به آدرس پستی سازمان ارسال نمایید.

National Westminster Bank
Branch Sort Code: 60-24-23
Account Name: M.B
Account No: 98985434

آدرس بانک:

PO Box 8082
4 the Broadway, Wood Green London N22 6EZ, England

برقرار باد جمهوری دموکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر!